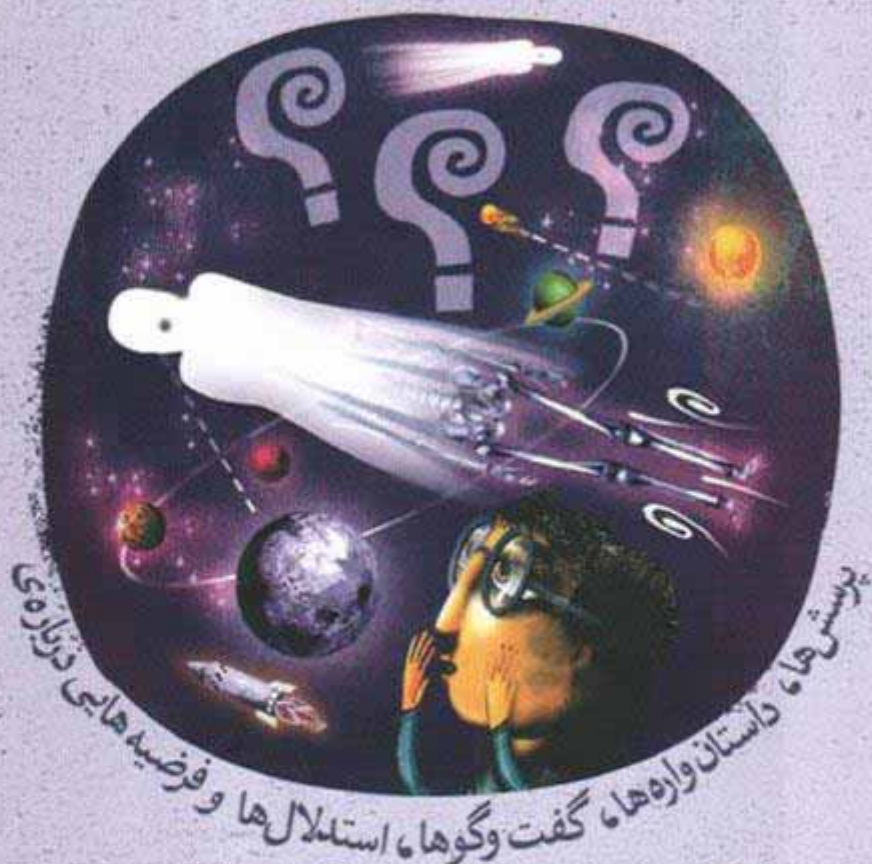


سوال‌های چند هزار ساله ۳



روح، خداوند و منشأ هستی

استیون لو

ترجمه‌ی منصوره حسینی

۱۳۵۴-۱۳۵۵

سوال‌های چند هزار ساله ۳



پرسش‌ها، داستان‌واره‌ها، گفت‌وگوها، استلال‌ها و فرضیه‌هایی درباره‌ی

روح، خداوند و منشاء هستی

استیون لو

ترجمه‌ی منصوره حسینی



Law, Striven

لا، استیون

سؤال‌های چندهزارساله، پرسش‌ها، داستان‌واره‌ها، گفت‌وگوها، استدلال‌ها و
وضعیه‌هایی درباره‌ی خداوند، روح و منشأ هستی / استیون لو؛ ترجمه‌ی
منصوره حسینی. - تهران: فرهنگ‌ها: افق، ۱۳۸۵.
۷۲ ص. - مصور. - (سؤال‌های چندهزارساله؛ ۱)

ISBN 964-96794-3-X

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

این کتاب ترجمه فصلی از کتاب *Filozofski fajlovi* می‌باشد.

کتابنامه: ص ۴ ب.

۱. فلسفه: ۲. روح‌گرایی: ۳. خدا - فلسفه: ۴. هستی‌شناسی: الف. بوستگیت،
دانیل، Postgate Daniel تصویرگر: ب. حسینی، منصوره، ۱۳۴۵ -
مترجم: ج. عنوان: د. عنوان: دنیای حقیقی و دنیای مجازی: ه. فروست
ج ۹۳ - ص ۲ / B ۷۶ / ۱۰۰

۱۳۸۵

م ۸۵ - ۳۳۹۵۷

کتابخانه ملی ایران



نشر فرهنگها

روح، خداوند و منشأ هستی (سؤال‌های چندهزار ساله ۳)

استیون لو • ترجمه‌ی منصوره حسینی • ویراستار: مژگان کلهر
تصویرگر: دانیل بوستگیت • اونیفورم جلد: پژمان رحیمی‌زاده
زیر نظر شورای ادبی

شابک: ۹۶۴-۹۶۷۹۴-۳-X

چاپ سوم: ۱۳۹۰ • لیتوگرافی: متین

چاپ: شفق، تهران • تعداد: ۱۵۰۰ نسخه

کلیه‌ی حقوق محفوظ است.

نشر فرهنگ‌ها: تهران، ص.ب. ۱۷۸۷ - ۱۳۱۴۵

تلفن: ۶۶۴۱۳۳۶۷

۱۵۰۰ تومان

فهرست



- (۴) مقدمه‌ی مترجم
- (۷) مقدمه‌ی نویسنده: سوال‌های بزرگ
- (۱۱) فصل ۱: روح چیست؟
- (۳۹) فصل ۲: آیا خدا وجود دارد؟
- (۶۴) اصطلاحات فلسفی
- (۶۸) منابع

مقدمه‌ی مترجم:

استیون لو، نویسنده‌ی کتاب حاضر، آن را به فصل‌های متعددی تقسیم کرده است.

در فصل اول، با این مسئله روبه‌رو می‌شوید که آیا انسان فقط همین بدن مادی است یا نه؟ آیا روح دارد؟ اگر دارد روح چیست؟ و جایگاهش کجاست؟ آیا روح همان مغز است؟

در فصل دوم، با موضوع بسیار مهمی یعنی «خدا» مواجه می‌شوید. برای اطلاعات دقیق‌تری درباره‌ی خدا، باید به کتاب‌های دینی رجوع کنید. در این جا استیون لو وجود خداوند را از دیدگاه فلسفی بررسی می‌کند و شبهات مربوط به آن را نشان می‌دهد. ولی آیا واقعاً زندگی بدون خدا ممکن است؟

نویسنده‌ی کتاب، قصد دارد اندیشیدن را به شما بیاموزد و خواننده با مطالعه‌ی این کتاب، یاد می‌گیرد که برای پذیرفتن هر چیزی، دلیل قانع‌کننده‌ای لازم است.

تفکر، یکی از خصوصیات انسان است که او را از دیگر موجودات ممتاز می‌کند. ما مجبوریم انتخاب کنیم که می‌خواهیم متفکر باشیم یا مقلد؟

پیامبر بزرگ اسلام (ص) عقل را به عنوان راهنمای انسان در زندگی معرفی می‌کند. قرآن نیز انسان را از تقلید کورکورانه از پدران و

مقدمه‌ی مترجم

گذشتگان نهی کرده و از او خواسته است که در امور گوناگون، به تفکر پردازد. معمولاً ذهن افراد تحت تأثیر عوامل مختلفی مانند تجربیات محدود، امور محسوس، عقاید گذشتگان یا معرفت عمومی قرار می‌گیرد. این عوامل، گاهی ذهن را محدود می‌کنند و مانع ابتکار و خلاقیت می‌شوند.

جوانان ما هم‌اکنون با عقاید و افکار جدیدی مواجه هستند. با بودن وسایل پیشرفته‌ی ارتباط جمعی، نمی‌توان دور خود حصار کشید، بلکه باید پس از روبه‌رو شدن با اندیشه‌های گوناگون، به کمک عقل و تدبیر، قدرت انتخاب داشت. رشد فکری و فرهنگی، براساس نوعی تقابل و برخورد اندیشه‌ها حاصل می‌شود. نگرانی ما در روبه‌رو شدن با این مسائل نیست، بلکه در پذیرش بی‌چون و چراست.

ما ایرانیان، از غنای دینی و فرهنگی برخوردار هستیم و جوانان‌مان می‌توانند با این پشتوانه و به کمک تجزیه و تحلیل عقلانی، مسائل و مشکلات را از میان بردارند. در مبانی دینی ما، همواره به دو رسول اشاره می‌شود. رسول ظاهری که پیامبران‌اند و رسول باطنی که همان عقل است. ما می‌توانیم با بهره‌مندی از هدایت‌های رسول ظاهری و باطنی، با هم، آینده‌ی روشنی را رقم بزنیم.

این کتاب، اثری فلسفی است و خوانندگان محترم باید بدانند که فیلسوف در برخورد با مسائل، آن چه را که منطقی و معقول است، از مسائل بی‌پایه و اساس جدا می‌کند.

دلیل ترجمه‌ی کتاب حاضر این است که شما هم از لذت مسائل فلسفی بهره‌مند شوید و از آن مهمتر این که تفکر کنید. افلاطون^۱ معتقد است: «فلسفه، لذتی گرامی است». راسل^۲ هم در فواید فلسفه می‌گوید: «در فلسفه، لذتی وجود دارد. هر طالب علمی، این معنی را تا هنگامی که

۱. افلاطون، فیلسوف یونانی که در سال ۴۲۷ پیش از میلاد می‌زیسته است.
۲. برتراند راسل، فیلسوف انگلیسی که در سال ۱۸۷۲ به دنیا آمد. «تاریخ فلسفه غرب» از مهم‌ترین کتاب‌های این فیلسوف است.

روح، خدایوند و منشأ هستی

ضروریات حیات مادی، او را از مقام بلند اندیشه، به سرزمین پست مبارزه‌ی اقتصادی فرود نیاورده است، درک می‌کند.
در این جا لازم است که از خانم میلنا رویایی که مرا در تطبیق ترجمه و متن اصلی یاری دادند و همسرم آقای داود وفایی که ویراستاری کتاب را برعهده داشتند و مسئولان فرهیخته‌ی نشر افق که با تلاش در خور تحسینی به انتشار این کتاب همت گماشتند، تشکر و قدردانی کنم.

متصوره حسینی

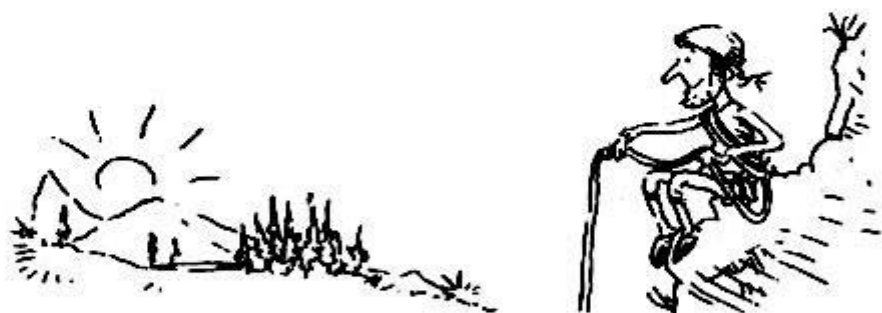
عضو هیئت علمی گروه معارف

دانشگاه آزاد رودهن

مقدمه‌ی نویسنده:

سؤال‌های بزرگ

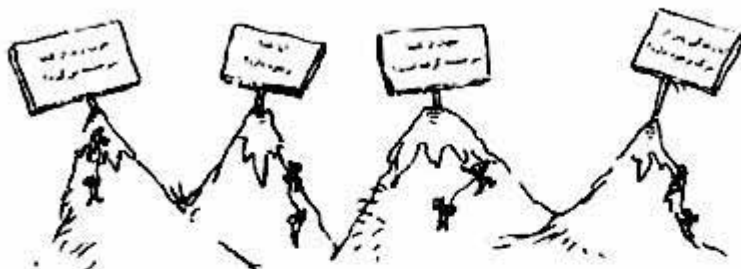
این من هستم که از کوه بالا می‌روم.



یکی از دلایلی که دوست دارم به کوهنوردی بروم، این است که وقتی نشستام و طناب را برای دوستم شل یا سفت می‌کنم، می‌توانم منظره‌ها را ببینم و ببندیشم.

به چه چیزی فکر می‌کنم؟ وقتی انسان بالاتر از همه چیز قرار می‌گیرد، دیدگاه کاملاً متفاوتی نسبت به جهان پیدا می‌کند. من برای فرار از روزمرگی به چنین سؤال‌هایی فکر می‌کنم: «جهان از کجا سرچشمه گرفته است؟ آیا زندگی پس از مرگ وجود دارد؟ آیا خدا وجود دارد؟ نکند همه‌ی زندگی من خواب و خیال باشد؟ منشأ خوب و بد چیست؟»

این‌ها سؤال‌های فلسفی هستند. بزرگ‌ترین و جالب‌ترین سؤال‌هایی که همیشه مطرح بوده و بشر هزاران سال است که با آن‌ها دست و پنجه نرم می‌کند.



مطمئنم که این سؤال‌ها برای شما هم مطرح شده و اگر این‌طور است، پس این کتاب متعلق به شماست.

کتاب‌های دینی فراوانی هستند که برای این سؤالات و دیگر مسائل فلسفی، پاسخ‌هایی ارائه داده‌اند. اما مهم است بدانید که کتاب حاضر، یک کتاب دینی نیست. کتابی فلسفی است. کتابی است که شما را تشویق می‌کند که به تنهایی به نقد و بررسی مسائل بپردازید.

این کتاب سه فصل دارد و هر فصل، سؤال فلسفی متفاوتی را بررسی می‌کند. شما مجبور نیستید کتاب را از ابتدا تا انتها بخوانید، بلکه می‌توانید از جایی شروع کنید که سؤال مورد نظرتان در آنجا قرار دارد. یادتان باشد که در فلسفه، مهم این است که فکر کنید.

اصلاً لازم نیست در همه‌ی موارد با من موافق باشید. می‌توانید به این نتیجه برسید که من در بعضی از موارد، دچار اشتباه شده‌ام.



مقدمه‌ی نویسنده

بسیاری از مسائل فلسفی، انسان را مضطرب می‌کنند، برای همین است که بیش‌تر مردم، علاقه‌ای به تفکر در مورد



این موضوعات ندارند و

ترجیح می‌دهند جایی

بایستند که در آن

احساس اطمینان

می‌کنند. اما اگر



کمی مثل من هستید، و از هیجان و احساس سرگیجه‌ای که تفکر فلسفی به بار می‌آورد لذت می‌برید، آماده باشید که تا سرز بی‌نهایت فکر و اندیشه، سفر کنیم. اکنون فصل‌های فلسفی را یکی‌یکی می‌خوانیم.

فصل ۱

روح چیست ؟

روح چیست؟
این من هستم.



آن هم آجر است.

تفاوت اصلی من و آجر
این است که من روح دارم.
روح یعنی چه؟ یعنی
این که من می‌توانم تجربه
کب کنم.



مثلاً می‌توانم از مزه‌ی
مارمالاد و بوی قهوه‌ی تازه
لذت ببرم. هم چنین می‌توانم
تصمیم بگیرم که قدم بزنم.



فکر می‌کنم بهتر است
امروز کمی قدم بزنم.

روح چیست؟

داشتن روح باعث می‌شود که من احساسات مختلفی مثل درد داشته باشم و بتوانم مسائلی مانند جدول را حل کنم، یا مطمئن شوم که باران می‌بارد.



آجر، هیچ کدام از این کارها را نمی‌تواند انجام دهد.



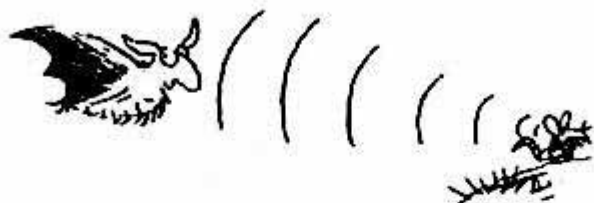
روح خفاش

فقط انسان‌ها نیستند که روح دارند، مثلاً خفاش را در نظر بگیرید، او هم روح دارد. اما مطمئناً روح این حیوان با روح ما انسان‌ها کاملاً متفاوت است. خفاش برای پیدا کردن مسیرش از بازتاب صوت استفاده می‌کند. این موجود صدای جیرجیر بلندی از خود پخش می‌کند، طوری که ما به دلیل شدتش نمی‌توانیم آن را بشنوم. این صدا با اشیاء برخورد می‌کند و باز می‌گردد.



روح. خداوند و منشأ هستی

حس شنوایی خفاش بسیار قوی است. خفاش به وسیله‌ی بازگشت صدا، مختصات محیط اطراف خود را ترسیم می‌کند. او از این طریق پیرامون خود را می‌بیند، حتی اگر در تاریکی محض باشد.



این حیوان در شب پرواز می‌کند و با چیزی برخورد نمی‌کند. از خودم می‌پرسم روح خفاش چگونه است و چه تصویری از جهان دارد؟ تجربه‌های خفاش باید عجیب باشد و به نظر مردم با تجربه‌ی ما تفاوت‌های اساسی دارد.

مغز



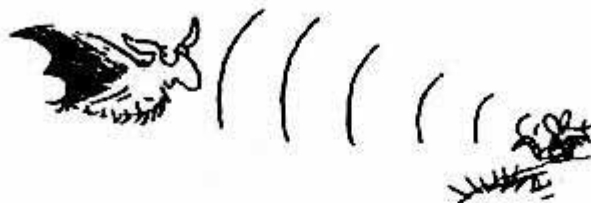
من فقط روح ندارم، مغز هم دارم. مغز من که تقریباً به شکل گل است، با ساختار خاکستری رنگی در سرم و درست مابین گوش‌هایم قرار دارد. البته ظاهر مغز چیز فیزیکی است. مغز مثل همه‌ی مواد فیزیکی دیگر، از ماده ساخته شده است. مواد فیزیکی از ذرات ریزی به نام اتم

درست شده‌اند و این اتم‌ها به شکل گروهی، ذرات بزرگ‌تری به نام مولکول را می‌سازند. هرچیز فیزیکی، مغز یا بادام زمینی یا این تکه کاغذ، میز کار یا حتی سیاره‌ی زمین، از اتم و مولکول ساخته شده است.

سلول

بدن موجود زنده از قسمت‌های کوچکی به نام سلول درست شده است.

حس شنوایی خفاش بسیار قوی است. خفاش به وسیله‌ی بازگشت صدا، مختصات محیط اطراف خود را ترسیم می‌کند. او از این طریق پیرامون خود را می‌بیند، حتی اگر در تاریکی محض باشد.



این حیوان در شب پرواز می‌کند و با چیزی برخورد نمی‌کند. از خودم می‌پرسم روح خفاش چگونه است و چه تصویری از جهان دارد؟ تجربه‌های خفاش باید عجیب باشد و به نظر مردم با تجربه‌ی ما تفاوت‌های اساسی دارد.

مغز



من فقط روح ندارم، مغز هم دارم. مغز من که تقریباً به شکل گل است، با ساختار خاکستری رنگی در سرم و درست مابین گوش‌هایم قرار دارد. البته ظاهر مغز چیز فیزیکی است. مغز مثل همه‌ی مواد فیزیکی دیگر، از ماده ساخته شده است. مواد فیزیکی از ذرات ریزی به نام اتم درست شده‌اند و این اتم‌ها به شکل گروهی، ذرات بزرگ‌تری به نام مولکول را می‌سازند. هرچیز فیزیکی، مغز یا بادام زمینی یا این تکه کاغذ، میز کار یا حتی سیاره‌ی زمین، از اتم و مولکول ساخته شده است.

سلول

بدن موجود زنده از قسمت‌های کوچکی به نام سلول درست شده است.



بدن شما بیلیون‌ها سلول دارد. مغز و سیستم عصبی تان نیز از سلول‌های عصبی تشکیل شده‌اند. تصویر پایین، یک سلول عصبی را نشان می‌دهد:



در مغز شما، حدود بیلیون‌ها سلول عصبی وجود دارد. هر یک از این سلول‌ها از اتم و مولکول درست شده‌اند.

تعامل روح و مغز

کار مغز چیست؟ بعضی از یونانیان قدیم فکر می‌کردند که مغز اندامی است برای خنک کردن خون، چیزی مانند پروانه‌ی رادیا‌تور در اتومبیل. اما امروز می‌دانیم که وظیفه‌ی مغز، چیز کاملاً متفاوتی است. هم‌چنین می‌دانیم که مغز با روح ارتباط مستقیم دارد. آنچه در مغز اتفاق می‌افتد، روح را متأثر می‌کند. عکس این موضوع هم صحیح است. تغییرات در روح، مغز را تحت تأثیر قرار می‌دهد. مثلاً مواد مخدر هم‌چنان‌که روی مغز تأثیر

می‌گذارد، روح را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. یا با تحریک مستقیم مغز به نحو متفاوتی می‌توان تجربه‌هایی در روح ایجاد کرد. اگر با نیروی الکتریکی ناحیه‌ی عقب مغز را تحریک کنیم، شخص حس می‌کند که اشعه‌ی نوری را می‌بیند.





بدن شما بیلیون‌ها سلول دارد. مغز و سیستم عصبی تان نیز از سلول‌های عصبی تشکیل شده‌اند. تصویر پایین، یک سلول عصبی را نشان می‌دهد:



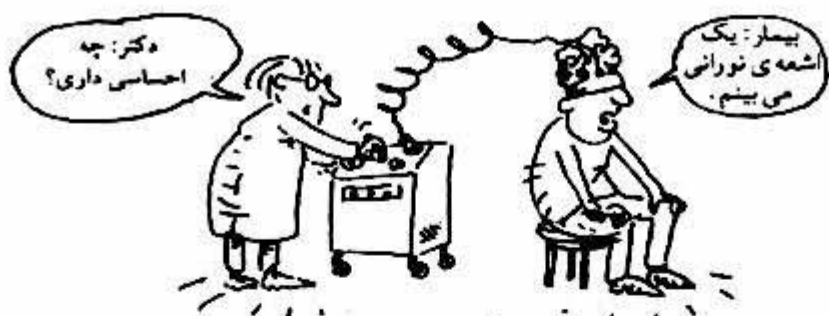
در مغز شما، حدود بیلیون‌ها سلول عصبی وجود دارد. هر یک از این سلول‌ها از اتم و مولکول درست شده‌اند.

تعامل روح و مغز

کار مغز چیست؟ بعضی از یونانیان قدیم فکر می‌کردند که مغز اندامی است برای خنک کردن خون، چیزی مانند پروانه‌ی رادیا‌تور در اتومبیل. اما امروز می‌دانیم که وظیفه‌ی مغز، چیز کاملاً متفاوتی است. هم‌چنین می‌دانیم که مغز با روح ارتباط مستقیم دارد. آنچه در مغز اتفاق می‌افتد، روح را متأثر می‌کند. عکس این موضوع هم صحیح است. تغییرات در روح، مغز را تحت تأثیر قرار می‌دهد. مثلاً مواد مخدر هم‌چنان‌که روی مغز تأثیر

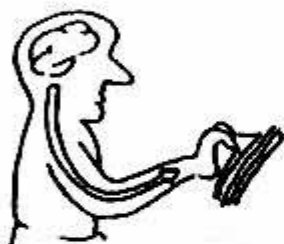
می‌گذارد، روح را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. یا با تحریک مستقیم مغز به نحو متفاوتی می‌توان تجربه‌هایی در روح ایجاد کرد. اگر با نیروی الکتریکی ناحیه‌ی عقب مغز را تحریک کنیم، شخص حس می‌کند که اشعه‌ی نوری را می‌بیند.





اگر تصمیم بگیرید کاری انجام دهید، فعل و انفعالاتی در مغز رخ می دهد. مثلاً مغز به طرف ماهیچه های معین، ضربه های الکتریکی می فرستد و

این ضربه ها ماهیچه را به حرکت وامی دارد. به این ترتیب دانشمندان تأثیر متقابل روح و مغز را به اثبات رسانده اند. اگرچه بسیاری از کارهای مغز هنوز به صورت اسرارانگیزی باقی مانده است.



روح کجاست؟

مسئله ی شگفت انگیز روح ها این است که به شکل عجیبی پنهان هستند. اگر من به مداد بنفشی نگاه کنم، هیچ کس نمی تواند وارد روح من شود و همان تجربه ای را که با من پیوند خورده است، به دست بیاورد. البته انسان های دیگر می توانند ظاهر تجربه ی مرا داشته باشند. یعنی به همان مداد بنفش نگاه کنند. بدون شک شما هم با دیدن یک مداد بنفش،

تجربه ای به دست می آورید که متعلق به شماست و قطعاً تجربه ی من نیست. به عبارت دیگر، گویا روح من در دژ محکمی قرار گرفته است که هیچ کس اجازه ی ورود به آن را ندارد.



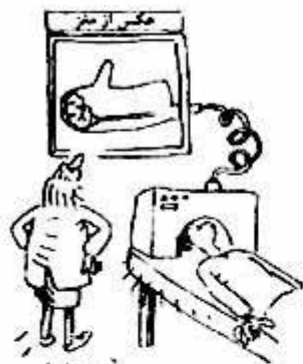


همه‌ی تجربیات من و افکار و احساساتم، پشت این دیوار محفوظ هستند. روح من مانند باغ پنهانی است که فقط من می‌توانم در آن پرسه بزنم.



روح من چنان پنهان است که حتی درون مغز من هم نیست زیرا متخصص رادیولوژی می‌تواند از مغز من عکس بگیرد، جراحان می‌توانند کاسه‌ی سر مرا باز کنند و آنچه را که در داخلش اتفاق می‌افتد، ببینند. اما دکتر مغز و اعصاب هم نمی‌تواند وارد فضای^۱ روح من شود. ممکن است شما همین حالا وارد مغز من شوید، اما نمی‌توانید در تجربه‌ی من از رنگ بنفش مداد، مشارکت کنید. شما فقط چیز گل ماندی به رنگ خاکستری می‌بینید. در مورد خفاش نیز همین‌طور است.

۱. اگر روح را مجرد بدانیم، طول و عرض و عمق ندارد تا فضایی را اشغال کند. در این‌جا تلویحاً از کلمه‌ی فضا استفاده شده است - م.



ما می‌توانیم دریابیم که از نظر فیزیکی در مغز خفاش چه اتفاقاتی رخ می‌دهد و می‌دانیم که خفاش از طریق بازگشت امواج، قادر به شناخت محیط پیرامون خود است، اما نمی‌توانیم بدانیم چه اتفاقی در روح او می‌افتد و او جهان را چگونه می‌بیند.



سؤال مهم: روح چیست؟

سؤال اساسی این فصل، این است: ماهیت روح چیست؟ چیزی که آگاه است، فکر می‌کند، از تجربیات لذت می‌برد، احساساتی مانند خوشحالی، عصبانیت، امید و ترس را درک می‌کند، همان چیزی که تصمیم می‌گیرد، چیست؟

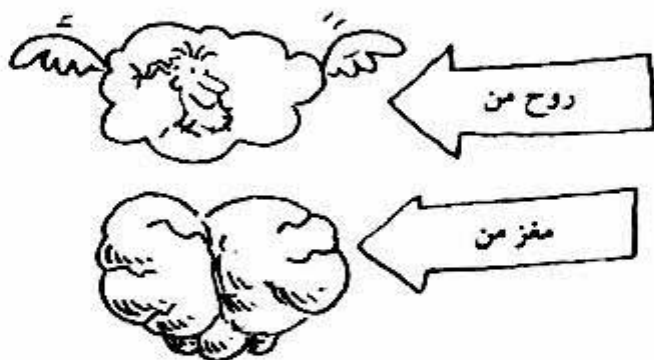
فیلسوفان به این سؤال دو پاسخ متفاوت داده‌اند. اولین پاسخ این است که روح قسمتی از جهان فیزیکی است. می‌پرسید چگونه چنین چیزی ممکن است؟ همان فیلسوفان به سادگی پاسخ می‌دهند آن‌چه در روح شما می‌گذرد، همان چیزهایی است که در مغز شما رخ می‌دهد.

روح چیست؟



فکر، احساس، تجربیات و مواردی از این قبیل، چیزی نیست جز جریان‌های فیزیکی معینی که در مغز شما اتفاق می‌افتد. بنابراین روح احتمالاً همان مغز است.

دومین پاسخ این است که روح متعلق به جهان مادی و فیزیکی نیست. روح می‌تواند با مغز در ارتباط باشد اما مطمئناً همان مغز نیست.



افکار شما، احساسات، عواطف درونی و... چیزی فراتر از فعالیت‌های مغز شماست.

به نظر شما کدام پاسخ قانع کننده‌تر است؟

عاطفه و کوبیر

عاطفه را به یاد می‌آورید؟ او برادرش، کوبیر را، در دانشگاه دید. کوبیر دانشجوی علوم تجربی است. آن‌ها تصمیم گرفتند با هم قهوه‌ای بخورند.



در همان هنگام، بین شان بحثی درباره‌ی روح درگرفت. کوئیر فکر می‌کرد روح امری مادی و فیزیکی است، اما عاطفه مطمئن بود که روح برتر از جهان فیزیکی و مادی است.



کوئیر: «خسته بودم و به این قهوه احتیاج داشتم.»
عاطفه: «من هم همین‌طور، از قهوه خوشم می‌آید، خوب بگو از صبح چه کار کرده‌ای؟»
کوئیر: «به یکی از کلاس‌های دکتر جونز رفتم که درباره‌ی عملکرد مغز درس می‌داد.»



روح چیست؟

عاطفه از آن‌چه در آن کلاس گفته شده بود، سؤال کرد.

کویر: «دکتر جونز توضیح داد که چگونه همه‌ی تجربیات ما از جهان، توسط اندام‌های حسی یعنی پوست، چشم، بینی، گوش و زبان به دست می‌آید.»

عاطفه: «جالب است.»

کویر: «بله، مثلاً این قهوه را بو کن. بوی خوبی دارد. این طور نیست؟»

عاطفه: «بله، قهوه‌ی خوبی است.»

کویر: «بر اساس نظریه‌ی دکتر جونز، وقتی تو با بینی بو می‌کشی، ذرات ریز قهوه به سمت

بینی‌ات حرکت می‌کنند، عصب بویایی تحریک می‌شود و پیام لازم را به مغز می‌فرستد و این امر باعث می‌شود تو این تجربه را به دست بیاوری.»

عاطفه: «خیلی جالب است.»

کویر: «این که همه‌ی تجربیات ما فعل و انفعالاتی فیزیکی‌اند که در مغز اتفاق می‌افتد، جالب است.»



عاطفه: «صبر کن ... صبر کن ...»

کویر تعجب کرد. او نمی‌دانست چه چیزی عاطفه را برآشفته است.

کویر: «مسئله چیست؟»

عاطفه: «بین، می‌دانم که برای به دست

آوردن تجربه‌ای که گفتی اتفاقاتی در مغز من رخ می‌دهد.»

کویر: «خب، اشکالی به نظرت می‌رسد؟»

عاطفه: «اما تو گفتی تجربیات ما یعنی آن‌چه در مغز اتفاق می‌افتد،

همه‌اش امری فیزیکی است.»

کویر: «البته ...»

عاطفه: «خب، من با این موضوع موافق نیستم. شاید علوم طبیعی ثابت کرده باشد تجربه‌ای که ما به دست می‌آوریم، حاصل فعل و انفعالاتی در مغز ماست. اما همه‌ی مسئله این نیست. من معتقدم روح با مغز تعامل دارد.»

چرا عاطفه معتقد است که محل تجربه در روح است نه در مغز؟
عاطفه مطمئن است که حق با اوست. می‌گویند دانش تجربی، نشان داده است که آنچه در روح اتفاق می‌افتد، دقیقاً همان چیزی است که در مغز رخ می‌دهد و عاطفه این عقیده را نمی‌پذیرد. آیا عاطفه برای این مسئله دلیلی هم دارد؟

بله، او فکر می‌کند حتماً دلیلی وجود دارد.
عاطفه: «فکر می‌کنم این امری بسیار بدیهی است که تجربه‌ی من نمی‌تواند همان چیزی باشد که در مغز اتفاق افتاده است.»

کوبیر: «چرا این‌طور فکر می‌کنی؟»
عاطفه: «قهوه‌ای را که مقابلت هست بوی کن!»
عاطفه و کوبیر نفس عمیقی کشیدند.



عاطفه: «چگونه تجربه‌ای به نظر می‌آید؟»
کوبیر: «منظورت چیست؟»

روح چیست؟

عاطفه: «به تجربه‌ای که به دست آورده‌ای، کاملاً توجه کن.» چیزی وجود دارد که به نظر می‌رسد ریشه در درون روح تو دارد. به من بگو که چگونه چیزی است؟»

کویر: یک بار دیگر قهوه را بو می‌کند و می‌گوید: «گفتنش سخت است. رایحه‌ی لذت بخشی است. تند و تلخ است.»

عاطفه: «بله. من هم این رایحه را به همین نحو تجربه کردم.»

کویر: «خب، چه می‌خواهی بگویی؟»

عاطفه: «اگر تو بتوانی همین حالا نگاهی به درون مغز من بیندازی، همین حالا که بوی قهوه را تجربه کرده‌ام، هیچ چیز تند و تلخی را آنجا پیدا نمی‌کنی. این طور نیست؟ اگر واقعاً می‌شد که وارد مغز من شوی، تنها چیزی که می‌یافتی ماده‌ای بود به شکل گل و لای خاکستری.»

کویر: «همین طور است.»

عاطفه: «بنابراین اگر تجربه‌ی من تند و تلخ است و در مغز من هیچ چیز تند و تلخی وجود ندارد، می‌توانم نتیجه بگیرم که تجربه‌ی من در مغز نیست. تو این طور فکر نمی‌کنی؟»



شما درباره‌ی دلیل عاطفه چه فکر می‌کنید؟ آیا به نظر شما او توانست نشان بدهد که تجربه، یک امر فیزیکی نیست؟

روح، خداوند و منشأ هستی

آیا ما دارای روح هستیم؟

مطمئناً کویر با دلیل عاطفه قانع نشد. درحقیقت او مطمئن نبود که دلیل عاطفه را خوب فهمیده است یا نه.

کویر: «منظورت را نفهمیدم. اگر تجربه‌ی تو فیزیکی نیست، پس چگونه است؟ زیرا به نظر می‌رسد در مجموع فقط جهان فیزیکی وجود دارد.»

اما عاطفه مطمئن بود که جهانی فراتر از این جهان مادی وجود دارد. عاطفه: «موافق نیستم. یک امر فیزیکی نمی‌تواند تند و تلخ را تجربه کند، یا نسبت به این چیزها آگاهی به دست آورد. من قطعاً یک موجود فقط مادی نیستم.»

کویر: «خب پس چه چیزی هستی؟»

عاطفه: «چیزی هستم که دارای روح است.»

کویر حالا کمی پریشان‌خاطر به نظر می‌رسید. از عاطفه پرسید: «منظور تو از روح چیست؟»

عاطفه: «روح، قسمتی از عالم طبیعت نیست که شما دانشمندان با آن سروکار دارید. من در مورد یک شیء مادی مانند کوه و دریاچه و... حرف نمی‌زنم که از مواد فیزیکی ساخته شده باشد. بلکه آنچه می‌گویم، چیز کاملاً متفاوتی است، یعنی کاملاً فراطبیعی و غیرمادی است.»

کویر: «یعنی می‌خواهی بگویی تو موجودی کاملاً مادی نیستی و چیزی که تجربه می‌کند، آگاهی دارد و فکر یا احساس می‌کند، روح نوست؟»

عاطفه: «بله، دقیقاً همین‌طور است.»

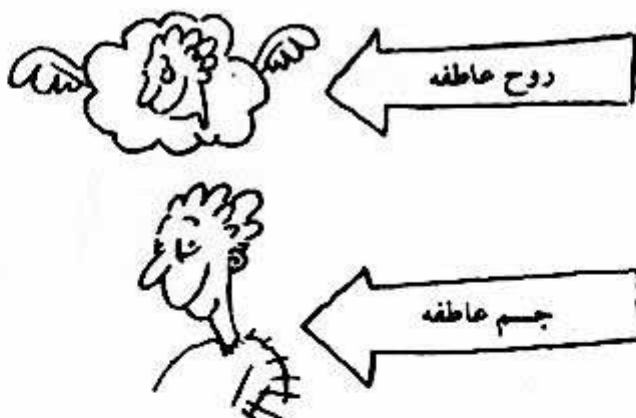
کویر: «من هم روح دارم؟»

عاطفه: «بله البته، همه روح دارند.»

روح چه بویی دارد؟

نظریه‌ی عاطفه را مبنی بر این که همه‌ی ما روح داریم، «تئوری روح» می‌نامیم. به نظر عاطفه، بدن او مادی است، اما موجودیت او مادی نیست.

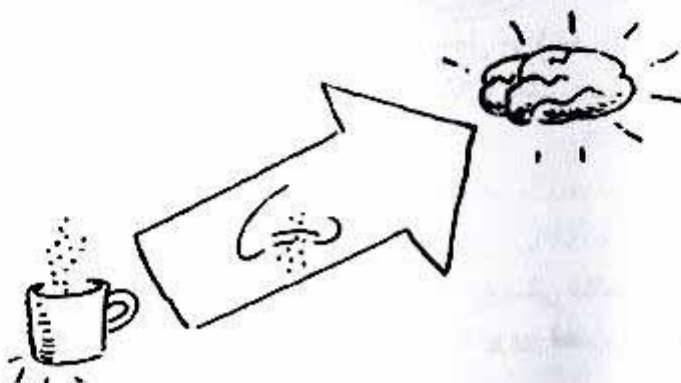
روح چیست؟



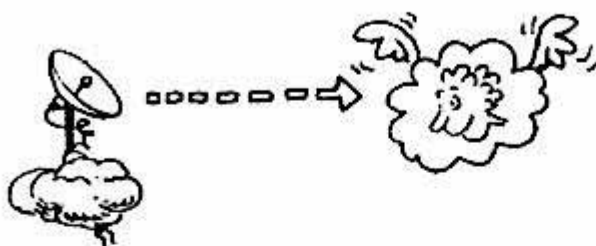
آن چه در وجود او تجربه‌ی آگاهانه دارد، فکر یا احساس دارد، روح اوست و به این معنی است که وجود او پس از مرگ بدن مادی، همچنان به زندگی ادامه می‌دهد.

حال مسئله این است که براساس تئوری روح، عاطفه چگونه امور مادی را تجربه می‌کند؟ مثلاً چگونه او بوی قهوه‌ای را که مقابلش روی میز است، تجربه می‌کند؟

عاطفه با کوئیر موافق است که ذرات ریز و معلق قهوه وارد بینی می‌شود و سلول‌های درون بینی را تحریک می‌کند. و غلظت الکتریکی توسط سلول‌ها به مغز ارسال می‌شود. اما به نظر عاطفه، وقتی کوئیر می‌گوید تجربه در مغز حاصل می‌شود، اشتباه می‌کند.



عاطفه معتقد است این روح است که تجربه را کسب می‌کند. حال این سؤال پیش می‌آید که مغز عاطفه، چگونه علت تجربه‌ی او در روح می‌شود؟



طبق نظر عاطفه، مغز چیزی شبیه فرستنده‌ی کوچکی دارد که این امکان را به او می‌دهد تا پیغامی برای روح بفرستد و سرانجام روح عاطفه، بوی قهوه را تجربه کند.

بهشت و تناسخ



انسان‌های مذهبی به تئوری روح معتقدند. اکثر آن‌ها می‌گویند وقتی بدن مادی می‌میرد، روح در جای دیگری به نام بهشت به زندگی خود ادامه می‌دهد. گروه دیگر به تناسخ معتقدند.

یعنی بعد از مرگ بدن، روح‌شان به

بدن مادی جدیدی منتقل می‌شود. آن بدن حتی می‌تواند بدن غیرانسان، یعنی حیواناتی مانند سگ و حلزون باشد.



مشکل تئوری روح

عاطفه برخاست و به سوی میزی رفت که رویش شیرینی بود. دو نوع شیرینی آن‌جا بود. نوعی کیک که رویش با پودر قند پوشانده شده

روح چیست؟

بود و دیگری بیسکویت شکلاتی. عاطفه تصمیم گرفت از بیسکویت شکلاتی بردارد.



پس دستش را دراز کرد و کمی از آن را برداشت. بعد دوباره نزد کوبیر آمد و با سر و صدا مشغول خوردن شد.
کوبیر: «عاطفه! حرفت غیر منطقی است، چیزی به نام روح وجود ندارد. روح غیر علمی است.»

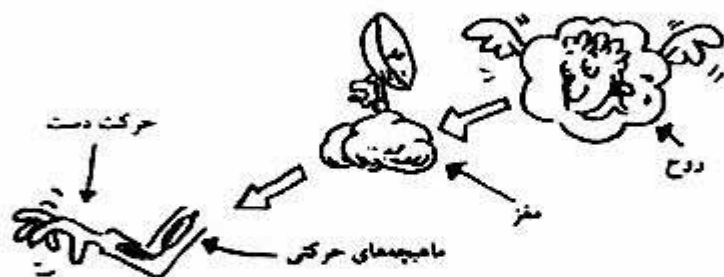


عاطفه: «چرا؟»
کوبیر: «ببین، بدن تو به طرف میز حرکت کرد. تو دست دراز کردی و چند بیسکویت شکلاتی برداشتی.»
عاطفه: «البته!»
کوبیر: «خب چه چیزی دست تو را وادار به حرکت کرد؟»

روح، خداوند و منشأ هستی

عاطفه: «دست من به کمک ماهیچه‌ها حرکت کرد و ماهیچه‌ها از طریق علائم الکتریکی مغز به حرکت درآمدند.»
کویر: «بله، همین طور است. این نگاه علمی است. دست تو حرکت کرد به دلیل این که مغزت به آن فرمان داد.»
عاطفه: «بله!»

کویر: «من گمان می‌کردم تو معتقدی که حرکت دست به امر روح بوده‌است.»
عاطفه: «خب همین طور هم هست. چون مغز گیرنده‌ی کوچکی دارد که فرمان‌های روح را دریافت می‌کند و به اعضای دیگر می‌رساند.»



کویر: «پس هرچه در مغز تو می‌گذرد، فرمان آن را روح صادر کرده‌است؟»

عاطفه: «بله»

کویر: «یعنی تو معتقدی که فرمان را روح صادر می‌کند و فعل و انفعالات مغز به تنهایی باعث عمل فیزیکی نمی‌شود؟»

عاطفه: «بله، به نظر من این امری بدیهی است.»

کویر: «فکر می‌کنم به اشتباهت پی بردم. آیا قبول داری که مغز قسمتی از جهان مادی است؟»

عاطفه: «البته.»

کویر: «و آنچه در جهان ماده رخ می‌دهد، از قبل قابل پیش‌بینی است؟»

عاطفه: «منظورت چیست؟»

روح چیست؟

کوبیر: «بین، تو پیش از این که بیسکویت‌ها را برداری، هیچ تصمیمی در این باره نداشتی. درست است؟»

عاطفه: «بله، نداشتم.»

کوبیر: «سخن من همین جاست. دانشمندان به تمام مراحل اتفاقاتی که از نظر فیزیکی رخ می‌دهد، آگاهند.»

عاطفه: «بله، آن‌ها همه چیز را حتی حرکت اتم‌های مغز را هم می‌توانند محاسبه کنند.»

کوبیر: «آن‌ها همه‌ی مراحل را که باید طی شود تا تو آن بیسکویت را برداری، می‌دانند. آن‌چه در مغز تو اتفاق می‌افتد، حرکت ماهیچه‌ها و دست تو، همه‌ی این مراحل از قبل قابل بررسی و پیش‌بینی است. دانشمندان حتی تمام مراحل را که ما طی کرده‌ایم تا به این‌جا بیاییم و بنشینیم و قهوه بخوریم را هم می‌توانند تعیین کنند.»

عاطفه: «خب، بالاخره چه می‌خواهی بگویی؟»

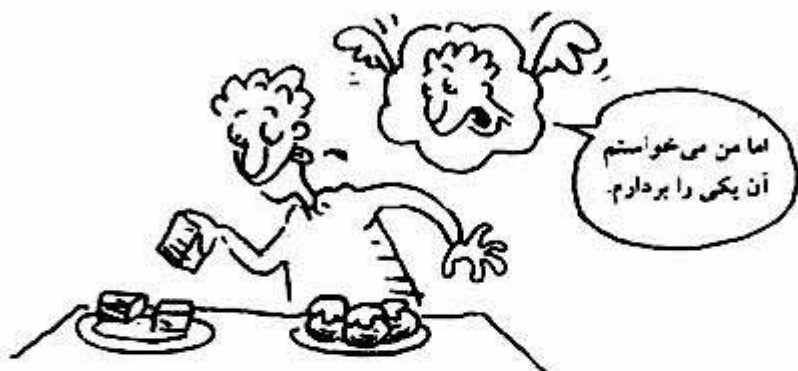
کوبیر: «می‌خواهم بگویم امکان ندارد امری غیرمادی مانند روح که تو بر آن تأکید می‌کنی، روی یکی از این مراحل تأثیر بگذارد. روح با بدن تو ارتباطی ندارد. دانشمندان تمام مراحل فیزیکی یک عمل را می‌توانند برای ما تعیین کنند و در این فرآیند، جایی برای روح باقی نمی‌ماند.»



روح، خداوند و منشأ هستی

عاطفه سرش را خاراند و با تعجب گفت: «چرا برای روح جایی باقی نمی‌ماند؟»

کویر: «فرض کن به جای بیسکویت تصمیم می‌گرفتی کیک برداری. در این حال هم تو همان کاری را انجام می‌دهی که مغز دستورش را صادر می‌کند. امور فیزیکی این‌گونه‌اند.»



عاطفه: «یعنی تو می‌گویی چون ما در جهانی فیزیکی به سر می‌بریم، هر اتفاقی که بیفتد، براساس نظم و قانون فیزیکی است و هیچ‌گونه فضای غیر فیزیکی وجود ندارد که ما براساس آن عمل کنیم. روح هم اگر وجود داشته باشد، در موقعیتی قرار نمی‌گیرد که بتواند منشأ اثر باشد؟»

کویر: «همین‌طور است. دست تو کاری را می‌کند که مغز به آن فرمان می‌دهد. به نظر می‌رسد "تنوری روح" اشتباه است.»
کویر فقط یکی از مشکلات تنوری روح را بیان کرد. اما فیلسوفان متعددی بوده و هستند که برای چنین مشکلاتی راه‌حل‌های فراوانی یافته‌اند. شما می‌توانید برای این منظور به نظرات آن‌ها رجوع کنید.

واز

آن‌هایی که تنوری روح را کنار گذاشته‌اند و فقط معتقد به امور مادی‌اند، ماتریالیست نامیده می‌شوند. براساس نظر ماتریالیست‌ها فقط

روح چیست؟

طبیعت مادی و جهان فیزیکی وجود دارد. یعنی چیزی که توان هوشیاری، تفکر، احساس و غیره را دارد، در واقع قسمتی از جهان فیزیکی است.

بنابراین ماتریالیست‌ها با رازهای بزرگی مواجه هستند:

چگونه جهان ماده می‌تواند تجربه‌ی هوشیاری داشته‌باشد؟

چگونه ماده می‌تواند احساس غم یا شادی را درک کند؟

چگونه ماده بوی قهوه را حس می‌کند؟

چگونه اتم‌ها و مولکول‌ها به هم وصل شده‌اند و چیزی مثل روح را

ساخته‌اند؟

این‌ها سؤال‌هایی است که ماتریالیست‌هایی مانند کوپیر باید به آن

پاسخ دهند.

تنوری کوپیر

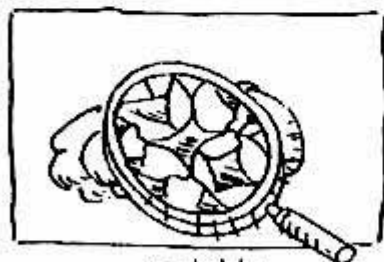
کوپیر گمان نمی‌کرد با چنین مشکلی اساسی روبه‌رو شود. اما به هر حال باید به دنبال پاسخ می‌گشت.

کوپیر: «فکر می‌کنم هر نوع وضعیت متفاوت روحی، در واقع حالتی از حالت‌های مغز است.»

عاطفه: «حالت مغز؟»



مغز



سلول‌های عصبی

کوپیر: «بگذار توضیح بدهم. مغز عضو بسیار پیچیده‌ای است. از بیلیون‌ها بیلیون سلول ساخته شده است. این سلول‌ها نرون نامیده می‌شوند. نرون‌ها به طرز شگفت‌انگیزی به هم تنیده شده‌اند و شبکه‌ی پیچیده‌ی باور نکردنی‌ای را به وجود آورده‌اند.»

روح، خداوند و منشأ هستی

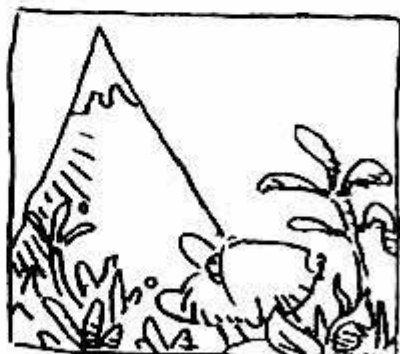
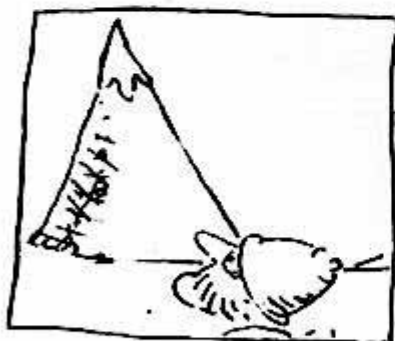
عاطفه: «مثلاً به من بگو نرون‌ها چه ارتباطی با تجربه‌ی درد در وجود من دارند؟»

کوبیر: «وقتی کسی دردی را حس می‌کند، درحقیقت مغز او درحالت معینی قرار می‌گیرد. در مغز او نرون‌های معینی زیر فشاری معین قرار می‌گیرند.»

عاطفه: «گمان نمی‌کنم این‌طور باشد.»

کوبیر: «ببین، تا به حال توجه کرده‌ای که ما اغلب فکر می‌کنیم دو چیز متفاوت کشف کرده‌ایم در صورتی که آن دو چیز درواقع یک چیز بوده‌اند؟ مثلاً محقق‌ی را در نظر بگیر که یک‌بار کوهی را از جنگل نظاره می‌کند و بار دوم از یک نقطه‌ی دیگر. او تصور می‌کند دو کوه را دیده، اما درحقیقت فقط یک کوه را از دو طرف متفاوت دیده است.»

عاطفه: «یعنی تو می‌گویی کوهی که آن محقق از جنگل می‌بیند، دقیقاً همان کوهی است که از نقطه‌ی دیگر دیده می‌شود؟ به این ترتیب می‌خواهی نتیجه‌گیری که درد من و حالت معین مغز، در واقع یک چیز است؟»



کوبیر: «دقیقاً، همین‌طور است.»

عاطفه: «و همین موضوع برای تجربیات دیگر ما نیز مطرح می‌شود.»
کوبیر: «بله، همین‌طور است. احساس خوشحالی، تجربه‌ی رنگ زرد، مزه‌ی تلخ و هرچیز دیگری از این دست، همه حالت‌های متفاوت مغز هستند.»

روح چیست؟

عاطفه: «یعنی تجربه‌ای که ما از بوی قهوه داریم، در واقع حالتی از مغز است؟»

کوبیر: «دقیقاً.»

تنوری کوبیر را «تنوری مغز» می‌نامیم.

اما درد در پای من است

مشکلی که تنوری مغز با آن روبه‌روست، این است که مثلاً من گاه دردی را احساس می‌کنم و این درد در پای من متمرکز است، نه در مغز من. توجیه این موضوع، طرفداران تنوری مغز را دچار اشکال می‌کند. به نظر شما آیا می‌توان چنین خرده‌ای به تنوری مغز گرفت؟



هم‌چنین بعضی اوقات برخی از افراد با این که پای‌شان قطع شده، احساس درد می‌کنند. این درحالی است که آن‌ها پا ندارند. حال سؤال این است که منشأ درد کجاست؟ در مغز است یا به نظر می‌رسد که در مغز است؟

مثال آب

عاطفه از کوبیر پرسید: «اگر درد، حالتی از حالات مغز است، بگو منظورت کدام حالت یا وضعیت مغز است؟»

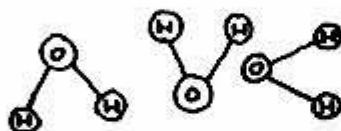
کوبیر: «اعتراف می‌کنم که نمی‌دانم. فکر می‌کنم دانشمندان تاکنون این مسئله را کشف نکرده باشند. اما دلایلی موجود است که آن‌ها روزی موفق به کشف آن می‌شوند. این لیوان آب را نگاه کن. لیوان آب پراز مولکول H_2O است. مولکول‌هایی که هر یک، از دو اتم هیدروژن و یک اتم اکسیژن ساخته شده‌اند.»

کوبیر فرمول آب را پشت کاغذی نوشت.



کوبیر: «دانشمندان نشان داده‌اند که H_2O دقیقاً مساوی با آب است. یعنی آب و H_2O یک چیز است.»

عاطفه: «این چه ارتباطی با درد دارد که موضوع صحبت ماست؟»



کوبیر: «من معتقدم روزی دانشمندان می‌فهمند که درد مربوط به کدام حالت مغز است. شاید این کار را با اسکن مغز فردی که درد را تحمل می‌کند، بفهمند. یعنی همان‌طور که دانسته‌اند آب همان H_2O است، برای درد هم حالت معین مغز را تشخیص می‌دهند.»



تئوری مغز کوبیر به نظر کاملاً علمی است، این‌طور نیست؟

موجودات فضایی بدون چشم

عاطفه مطمئن بود که تئوری مغز باید اشتباه باشد. به نظر او هیچ واقعه‌ای نمی‌تواند ثابت کند که تجربه‌ی آگاهی، حالتی مغزی است. او آخرین تلاش خود را برای اثبات این مسئله به کمک گرفت و گفت: «متأسفم، نمی‌توانم نظرت را قبول کنم.»

کوبیر: «چرا؟»

عاطفه: «چون فکر می‌کنم دکترهای مغز و اعصاب می‌توانند داخل مغز شوند، اما آن‌ها هیچ‌گاه نمی‌توانند وارد روح من شوند، چرا که روح جای مخصوصی ندارد که ما از طریق مادی بتوانیم آن‌را مورد آزمایش قرار دهیم و یا بدون دلیل وجود آن را نفی کنیم.»

کوبیر: «سردرنمی‌آورم!»

عاطفه: «خب، من سعی می‌کنم با مثالی به تو نشان دهم که تجربه، امری مادی نیست.»

کوبیر: «معنون می‌شوم.»

عاطفه: «داستانی خیالی برایت نقل می‌کنم. داستانی درباره‌ی موجودات فضایی بدون چشم.»



کوبیر: «موجودات فضایی بدون چشم؟»
عاطفه: «بله، فرض کن موجودات عاقلی هستند که نمی‌توانند ببینند.»
کوبیر: «آن‌ها چگونه مسیر خود را تشخیص می‌دهند؟»

عاطفه: «آن‌ها دانش و آگاهی دارند،

درحالی‌که فاقد چشم هستند و هیچ‌گونه تجربه‌ای هم از رنگ ندارند. آن‌ها نسبت به ما انسان‌ها کنجکاو هستند. به خصوص علاقه‌مندند بدانند که ما این جهان را چگونه می‌بینیم.

مثلاً برای‌شان جالب است که بدانند تجربه‌ی مشاهده‌ی رنگ فرمز نزد ما انسان‌ها چگونه است. فرض کنیم آن‌ها برای رسیدن به هدف‌شان تو را می‌ریابند. دست و پایت را می‌بندند و با بشقاب پرنده می‌برند. بعد



تو را وادار می‌کنند به چیزهای متفاوتی که ما قرمز می‌دانیم مانند مس قرمز، توت فرنگی و چیزهایی از این دست، نگاه کنی.»
کوبیر: «خب...»

عاطفه: «تو در حال مشاهده‌ی چیزهایی هستی که گفتیم، پس طبیعتاً از تجربه‌ی رنگ قرمز برخوردار می‌باشی. در همین وقت، آن‌ها مغز تو را با دستگاه پیشرفته‌ای اسکن می‌کنند. این کار تجربه‌ی دقیق بدن مادی تو را هنگام مشاهده‌ی شیء قرمز، به موجودات فضایی نشان می‌دهد.»



کوبیر: «همه چیز را؟ تا آخرین اتم؟»

عاطفه: «بله همه چیز را. حال من از تو می‌پرسم آیا موجودات فضایی با اطلاعات فیزیکی که درباره‌ی تجربه‌ات در خصوص رنگ قرمز به دست می‌آورند، می‌توانند ماهیت رنگ قرمز را عیناً تجربه کنند؟»

کوبیر: «نه، فکر نمی‌کنم. چون گفتم که آن‌ها چشم ندارند.»
عاطفه: «همین طور است. با این‌که اطلاعات آن‌ها نسبت به این تجربه کاملاً دقیق است، اما نمی‌توانند چگونگی آن را مانند کسی که عملاً آن را تجربه می‌کند، درک کنند. بنابراین فکر می‌کنم تئوری مغز درست نیست و ایراد دارد.»
کوبیر: «من هم موافقم.»



عاطفه: «و فراموش نکنیم که اسکنر آن ها بسیار دقیق بود و همه ی مسائل فیزیکی را در اختیارشان گذاشته بود. بنابراین می توانیم نتیجه بگیریم که تجربه ی تو از دیدن رنگ قرمز یک تجربه ی فیزیکی نیست.»

کویر: «اما من هم چنان فکر می کنم که نمی تواند فیزیکی نباشد!»

راز روح

بباید گذشته را مرور کنیم. ما سؤال «روح چیست؟» را بررسی کردیم. آیا روح مادی است؟ یا چیزی فراتر از جهان مادی است؟ و دیدیم که درحین یافتن پاسخ، هم زمان به دو جهت مخالف کشیده می شویم.

کویر ما را به یک سو می کشید.



او دلایلی داشت که می گفت روح همان مغز یعنی قسمتی از عالم مادی است. اگر روح فیزیکی نباشد، نمی تواند بر بدن ما تأثیر بگذارد. چه دلیلی برای نپذیرفتن سخن کویر وجود دارد؟ عاطفه ما را به طرف دیگر می کشید.



او با دلایلی که مطرح می‌کرد، ثابت کرد که روح فراتر از عالم ماده است. باید اعتراف کنم که امروزه نه تنها من و امثال من، بلکه فیلسوفان و دانشمندانی در سطح دانشگاه‌های جهان نیز، با این سؤال دست و پنجه نرم می‌کنند که روح‌ها چگونه با بدن‌های مادی ارتباط دارند؟



شما چه فکر می‌کنید؟

فصل ۲

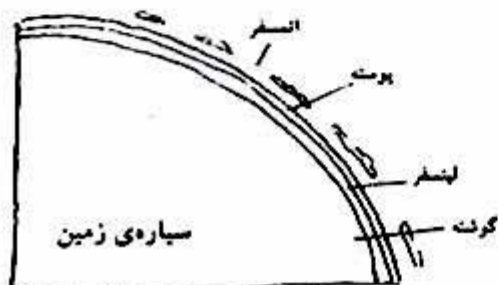
آیا خدا وجود دارد؟

کیهان

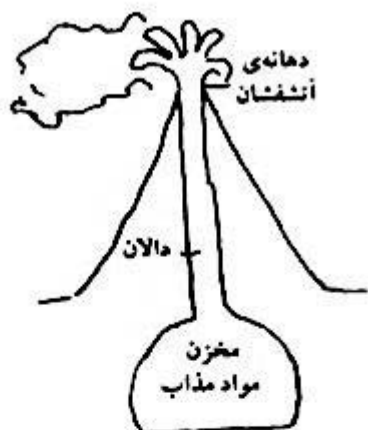
روی تپه‌ای نشسته‌ام. بالای سرم آسمان زیبا قرار دارد.



ستارگان چشمک می‌زنند. در مشرق، ماه کامل بر فراز درختان نشسته است و در مغرب، برج‌های دانشگاه آکسفورد را می‌بینم. پشت برج‌ها، در جایی که خورشید چند دقیقه قبل غروب کرد، رنگ سرخی که به بنفش می‌زند جلوه‌نمایی می‌کند. بین این رنگ‌ها، دو نقطه‌ی نورانی ناهید و مشتری، دیده می‌شوند.



آیا خدا وجود دارد؟

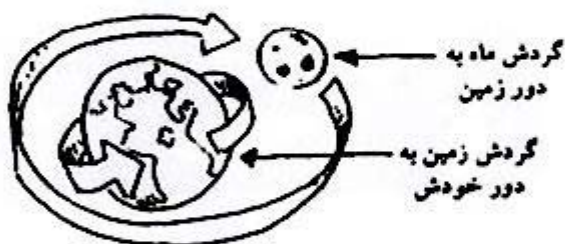


فکر می‌کنم کیهان چه قدر بی‌نهایت است. ما روی زمین، یعنی پوسته‌ی خارجی کره‌ی بزرگ سنگی و آتشفینی زندگی می‌کنیم که سرد شده است و هر از گاهی مواد مذاب داخل آن با فشار بیرون می‌آید و آتشفشان‌ها را به وجود می‌آورد.

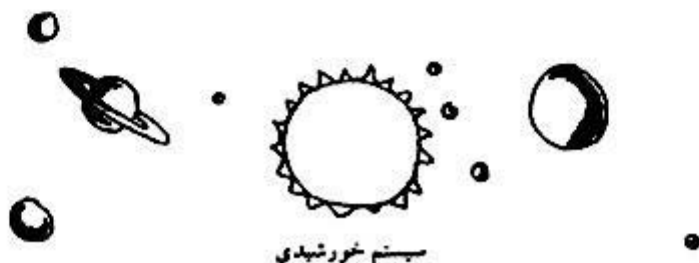
زمین هر بیست و چهار ساعت یکبار به دور مرکز خود می‌چرخد. به همین دلیل خورشید از دیدگان ما ناپدید

می‌شود. البته می‌دانیم که این خورشید نیست که جابه‌جا می‌شود، بلکه زمین است که می‌چرخد.

ماه کره‌ی سنگی دیگری است که ماهی یک بار دور زمین می‌گردد و زمین سالی یکبار به دور خورشید



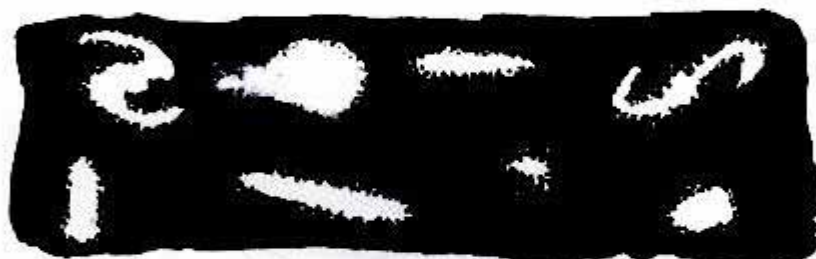
می‌گردد. درحقیقت، نه سیاره در منظومه‌ی شمسی ما وجود دارد که به دور خورشید می‌گردند. خورشید یکی از هزاران ستاره‌ای است که بالای سر من قرار دارد؛ البته ستارگان دیگر کمی دورترند. نور خورشید هشت دقیقه زمان لازم دارد تا به ما برسد.



نور دیگر ستارگان، برای این که به زمین برسند، به ده‌ها، صدها یا حتی هزاران سال زمان نیاز دارند. ستارگان بالای سر من، بخش بزرگی از گردابی هستند که کهکشان نام دارد.



نام کهکشان ما راه شیری است که یکی از هزاران کهکشانی است که در جهان وجود دارد.



در مقابل جهان نامتناهی، سیاره‌ی زمین به شکل غیرقابل تصویری کوچک و بی‌ارزش به نظر می‌آید.

منشأ جهان

وقتی به جهان اطرافم نگاه می‌کنم، اغلب از خود می‌پرسم: چگونه این همه سنگ، خاک، آب و فضای لایتناهی به وجود آمده است؟ منشأ هستی کجاست؟ چه چیز باعث به وجود آمدن جهان شده است؟



آیا خدا وجود دارد؟

دانشمندان معتقدند جهان در پی انفجاری عظیم به وجود آمده است. آن‌ها نام این انفجار را بیگ بنگ گذاشته‌اند. این انفجار عظیم، مدت‌ها قبل، حدود ۱۰ یا ۲۰ هزار میلیون سال قبل رخ داده است. در حقیقت شروع زمان نیز با همین انفجار بوده است. اما توضیح و تفسیر دانشمندان در خصوص انفجار عظیم، حس کنجکاوی مرا ارضا نمی‌کند زیرا من می‌خواهم بدانم اصولاً چه چیزی باعث این انفجار شده است. چرا انفجار رخ داده است و آیا امکان نداشت جهان بدون انفجار به وجود آید؟ شکی ندارم که راز مهمی در میان است. رازی که احتمالاً نسبت به رازهای دیگر، بزرگ‌تر است.

معنای زندگی

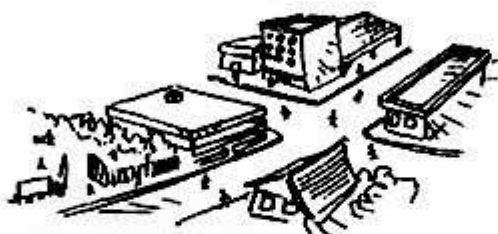
بعد از تماشای آسمان، به زمینی که زیر پایم گسترده است، به خصوص به گیاهان و چمن‌زار، خیره شدم. لابه‌لای گیاهان، حشرات کوچکی چون مورچه‌ها را دیدم.



این موجودات کوچک به نظر بسیار پرکارند. وقتی بادقت بیشتر نگاه کردم، دیدم خرده برگ‌ها را به اطراف هل می‌دهند و سعی می‌کنند آن‌ها را به لانه ببرند. مورچه‌ها برای این کار تلاش فراوانی می‌کردند. از خود پرسیدم: «اهمیت خرده برگ‌ها برای مورچه‌ها چیست؟»



به راحتی می‌توانستیم با پا همه‌ی مورچه‌ها را له کنیم. اما این کار را نکردیم. فکر کردم مگر چه تفاوتی بین آن‌ها و من وجود دارد؟ به رفت و برگشت تند و با عجله‌ی آن‌ها نگاه کردم. همه با سرعت به این سو و آن سو می‌دویدند و سعی می‌کردند آذوقه جمع‌آوری کنند. باز با خود اندیشیدم این‌که آن‌ها را له کنیم، تا چه حد می‌تواند اهمیت داشته باشد؟ اگر کسی از فضا به زمین نگاه کند، ما هم مانند همین مورچه‌ها به نظر می‌رسیم. همه با عجله به این طرف و آن طرف می‌رویم. به دنیا می‌آییم، رشد می‌کنیم، به سوپرمارکت می‌رویم، تلویزیون تماشا می‌کنیم، سرکار می‌رویم، تولید مثل می‌کنیم، نسل به نسل می‌آییم و می‌رویم.



دایره می‌چرخد و می‌چرخد. اما چه معنایی پشت این مسافرت کوتاه قرار دارد؟ هدف از زندگی ما و حیات این سیاره‌ی کوچک چیست؟ آیا اصلاً هدفی وجود دارد؟

خدا

وقتی زیر سقف آسمان می‌نشینیم، همواره از خود دربارهی وجود کیهان سؤال می‌کنیم که چرا وجود دارد؟ چه چیزی باعث انفجار عظیم شده است؟ معنای زندگی چیست و چه هدفی دارد؟ تعداد زیادی از مردم در پاسخ به این سؤال‌ها می‌گویند: «به وجود آورنده‌ی همه‌ی این‌ها خداوند است. خدا کیهان را خلق کرد. خدا انفجار عظیم را ایجاد کرده. گروهی هم معتقدند که این خداوند است که به زندگی معنا می‌دهد. آن‌ها می‌گویند زندگی هدف دارد، هدفی الهی. هدفی که شامل عشق و تکریم خداوند می‌شود.»

آیا خدا وجود دارد؟

خدا چگونه است؟

گروهی نسبت به خدا نظر غلطی داشتند. آن‌ها تصور می‌کردند خدا، پیرمردی است با ریش بلند که روی ابرها نشسته است. امروز هرچه بین ابرها بگردیم، چنین چیزی نمی‌یابیم و می‌دانیم که خداوند از جنس ماده نیست. پس خدا چیست؟

براساس نظر یهودیان، مسیحیان و مسلمانان، خدا دست کم سه خصلت دارد. قبل از همه قادر مطلق است. یعنی هرکاری را که اراده کند، انجام می‌دهد. جهان را خلق می‌کند و می‌تواند آن را نابود کند. او می‌تواند مرده را زنده کند و زنده را بمیراند.

دومین ویژگی این است که خدا عالم مطلق است. هرچه را که باید بداند، می‌داند. هرچه را که اتفاق افتاده و هرچه را که اتفاق خواهد افتاد، می‌داند. از تمام افکار و رازهای ما آگاه است. حتی می‌داند که من دیشب پنهانی رفتم و از یخچال آخرین تکه‌ی کیک را برداشتم و خوردم. هیچ چیز از خدا پنهان نیست.

و سومین ویژگی خدا این است که او خوب مطلق است. خدا ما را دوست دارد و هیچ کار بدی انجام نمی‌دهد.

چرا اعتقاد به خدا؟

انسان‌های مذهبی زیادی وجود دارند که بدون دلیل عقلی به خدا ایمان دارند. اما اگر در فلسفه حرفی از خدا بزنیم، باید بتوانیم وجودش را ثابت کنیم. آیا از نظر عقلی، دلیلی بر وجود خدا هست؟ در رد وجود خدا چه‌طور؟ دلایل عقلی وجود دارد؟ همه‌ی این سؤالات را این‌جا بررسی خواهیم کرد.

باب و کویر وارد می‌شوند

روی علف‌ها دراز کشیده‌ام و به ستاره‌ها نگاه می‌کنم. صدایی از دور به گوش می‌رسد و به تدریج نزدیک‌تر می‌شود. صاحبان صدا را شناختم. باب و کویر بودند که از گردش شبانه برمی‌گشتند. کویر همان دانشجوی علوم

آیا خدا وجود دارد؟

خدا چگونه است؟

گروهی نسبت به خدا نظر غلطی داشتند. آن‌ها تصور می‌کردند خدا، پیرمردی است با ریش بلند که روی ابرها نشسته است. امروز هرچه بین ابرها بگردیم، چنین چیزی نمی‌یابیم و می‌دانیم که خداوند از جنس ماده نیست. پس خدا چیست؟

براساس نظر یهودیان، مسیحیان و مسلمانان، خدا دست کم سه خصلت دارد. قبل از همه قادر مطلق است. یعنی هرکاری را که اراده کند، انجام می‌دهد. جهان را خلق می‌کند و می‌تواند آن را نابود کند. او می‌تواند مرده را زنده کند و زنده را بمیراند.

دومین ویژگی این است که خدا عالم مطلق است. هرچه را که باید بداند، می‌داند. هرچه را که اتفاق افتاده و هرچه را که اتفاق خواهد افتاد، می‌داند. از تمام افکار و رازهای ما آگاه است. حتی می‌داند که من دیشب پنهانی رفتم و از یخچال آخرین تکه‌ی کیک را برداشتم و خوردم. هیچ چیز از خدا پنهان نیست.

و سومین ویژگی خدا این است که او خوب مطلق است. خدا ما را دوست دارد و هیچ کار بدی انجام نمی‌دهد.

چرا اعتقاد به خدا؟

انسان‌های مذهبی زیادی وجود دارند که بدون دلیل عقلی به خدا ایمان دارند. اما اگر در فلسفه حرفی از خدا بزنیم، باید بتوانیم وجودش را ثابت کنیم. آیا از نظر عقلی، دلیلی بر وجود خدا هست؟ در رد وجود خدا چه‌طور؟ دلایل عقلی وجود دارد؟
همه‌ی این سؤالات را این‌جا بررسی خواهیم کرد.

باب و کویر وارد می‌شوند

روی علف‌ها دراز کشیده‌ام و به ستاره‌ها نگاه می‌کنم. صدایی از دور به گوش می‌رسد و به تدریج نزدیک‌تر می‌شود. صاحبان صدا را شناختم. باب و کویر بودند که از گردش شبانه برمی‌گشتند. کویر همان دانشجوی علوم

تجربی است که در فصل قبلی با ما بود. باب فوتبالیست است. او برای تعطیلات آخر هفته نزد کوبیر آمده است.



از توپ بازی برمی گشتند. بعد از سلام و احوالپرسی، برای باب و کوبیر از افکارم درباره‌ی خدا، انفجار عظیم و معنای زندگی گفتم. آن‌ها تحت تأثیر قرار گرفتند. باب گفت که به خدا معتقد است اما کوبیر چنین اعتقادی نداشت. باب و کوبیر دوستان خوبی هستند و از هیچ چیزی بیش تر از بحث‌های فلسفی، لذت نمی‌برند.

باب: «بین، روی زمین میلیون‌ها میلیون انسان به خدا معتقدند. مطمئناً باید چیزی باشد که این‌ها اعتقاد دارند.»

کوبیر: «گمان نمی‌کنم این‌طور باشد. میلیون‌ها نفر معتقد بودند که زمین مسطح است و خورشید به دور زمین می‌گردد، اما حق با آن‌ها نبود.»

باب: «خب قبول دارم، آن‌ها در این مورد اشتباه می‌کردند.»

کوبیر: «پس چون مردم زیادی به خدا معتقدند، دلیل نمی‌شود که وجود خداوند را بپذیریم.»

باب: «اما احتمال دارد حق با آن‌ها باشد.»

کوبیر: «نه، اگر دلیلی برای اعتقادشان ندارند، حق با آن‌ها نیست. دلیل اعتقادشان چیز دیگری است.»

آیا خدا وجود دارد؟

باب: «چیست؟»

کوئیر: «خب، خیلی از آن‌ها این‌گونه تربیت شده‌اند که باید به خدا

معتقد باشند.»



باب: «این درست نیست. زیرا من به خدا معتقدم اما نه به کلاس‌های

مذهبی رفته‌ام و نه خانواده‌ام معتقد به خدا هستند.»

کوئیر: «خب، خیلی‌ها بدون علت به خدا معتقدند. این‌ها می‌گویند یاد

خدا آرامش بخش است.»

باب: «به نظر تو چرا آرامش بخش است؟»

کوئیر: «طبیعی است که این فکر که ما در این جهان تنها هستیم و

زندگی معنا و هدفی ندارد، وحشتناک است. فکر این‌که می‌میریم و برای

همیشه از بین می‌رویم، واقعاً ترسناک است و اعتقاد به خدایی که ما را

دوست دارد و مراقب ماست و به زندگی ما هدف می‌دهد، قطعاً

زیباست. این تصور هم که ما را زنده می‌کند و به ما زندگی ابدی

می‌دهد، دلنشین است.»

اما آیا این‌که او زیبا و آرامش‌بخش است، دلیلی کافی برای وجود

داشتن اوست؟ آیا حق با کوئیر است؟ او گفت بیش‌تر مردم به خدا

اعتقاد دارند، زیرا یاد او آرامش‌بخش است، اما همیشه این‌گونه نیست،

زیرا افراد متدین می‌گویند بعد از این جهان، جهنم و بهشتی وجود دارد

و هرکس بنا بر اعمال خود، به بهشت یا جهنم می‌رود. بنابراین اعتقاد به

روح. خداوند و منشأ هستی

خدا همیشه تسلی بخش نیست. زیرا رفتن به جهنم هیچ چیز زیبا و آرامش بخشی ندارد.

آیا واقعاً دلایلی برای اعتقاد داشتن به خداوند وجود دارد؟ شما چه فکر می کنید؟

دلیل باب

دقایقی به سکوت گذشت. صدای باد که میان درختان می وزید، به گوش می رسید. در همین حال ناگهان صدای انفجار گوش خراشی شنیده شد. صدای فشفشه و ترقه بود. آن سوی آسمان هزاران توپ نقره‌ای کوچک و زیبا مشاهده شد.



باب: «من فقط به خاطر این که خدا زیبا و آرامش بخش است به او ایمان ندارم، بلکه معتقدم برهان‌های متعددی در این خصوص وجود دارد.»

کوبیر: «چه برهانی؟»

باب: «استیون (نویسنده‌ی کتاب) چند دقیقه پیش از این به انفجار عظیمی اشاره کرد. مگر دانشمندان معتقد نیستند که آغاز جهان با انفجار عظیمی همراه بوده است؟»

آیا خدا وجود دارد؟

کوئیر: «بله.»

باب: «حالا سؤال من این است که چرا این انفجار عظیم رخ داده است؟»

کوئیر: «نظری ندارم و فکر می‌کنم این یک راز است.»

باب: «بله! راز بزرگی است، اما بالاخره هر چیزی باید علتی داشته باشد. نظام جهان بر اساس علت و معلول است. فشفته‌هایی را که اندکی پیش از این منفجر شد، در نظر بگیر. آیا سروصدای آن‌ها و انفجارشان بدون علت بوده یا نه، حتماً باید یک نفر فتیله‌ی آن‌ها را روشن کرده باشد؟»

کوئیر: «حتماً یک نفر این کار را کرده است.»

باب: «مسئله‌ی انفجار عظیم هم به همین صورت است. این انفجار نیازمند علتی است، یعنی راز علت آن انفجار عظیم با وجود خداوند حل می‌شود. خداوند جرقه‌ی لازم آن انفجار را زده است.»

آیا دلیل باب قابل استفاده است؟

اغلب کسانی که به خداوند معتقدند، چنین دلایلی ارائه می‌دهند. شبیه این دلیل در نوشته‌های فیلسوفان متعددی دیده می‌شود. در اولین نگاه، این دلیل کاملاً قانع‌کننده به نظر می‌رسد. اما آیا واقعاً اشکالی بر آن وارد نیست؟

کوئیر: «گمان می‌کنم دلیل قانع‌کننده‌ای برای اعتقادات نداشته باشی.»

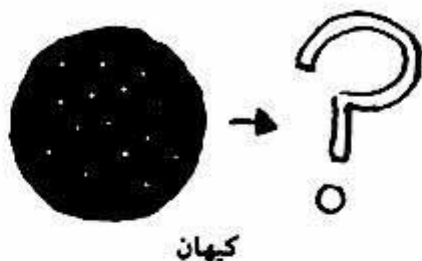
باب: «دیدنی که در کوتاه‌ترین زمان برای تو دلیل آوردم. همه چیز علت دارد. جهان نیز علتی دارد، پس خداوندی باید باشد تا علت جهان به شمار آید. این طور نیست؟»

کوئیر: «فرض کنیم همین طور است.»

باب: «راستی اگر همه چیز علت دارد، پس علت خدا چیست؟^۱ چه چیز موجب به وجود آمدن خدا شده است؟»

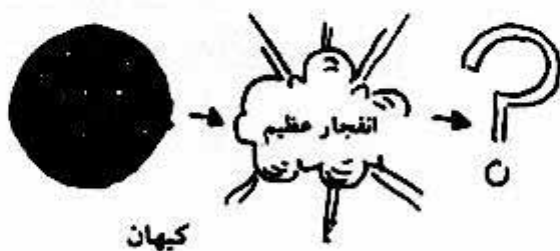
۱. بر اساس قانون علیت، هر معلولی علت دارد نه هر چیزی. خداوند معلول نیست بلکه علت‌العلل است وگرنه دور یا تسلسل پیش می‌آید که هر دو باطل است - م.

کوبیر: «سؤال خوبی است، اما فکر می‌کنم این هم راز بزرگی است.»
باب: «حالا با دو راز روبه‌رو هستیم.»



کوبیر: «نظرت چیست؟»

باب: «در زندگی انسان، همیشه رازی وجود داشته است. ما با سؤال درباره‌ی علت جهان آغاز کردیم و گفتیم که دانشمندان به انفجار عظیم معتقدند. حال سؤال بعدی این است که علت انفجار عظیم چه بوده است؟»



کوبیر: «تو برای آسوده شدن از این راز می‌گویی خدا علت انفجار عظیم است. اما در همان حال با مسئله‌ی پیچیده‌ی دیگری روبه‌رو می‌شویم مبنی بر این که علت خدا چیست؟»
باب: «باید فرض کنیم که خدا علت ندارد. یعنی چیزی است که اصولاً نیازی به علت ندارد. اگر خدا نیازمند علت نباشد، دیگر رازی در کار نخواهد بود.»

آیا خدا وجود دارد؟

کویر: «اما توجه داشته باش که این سخن با گفته‌ی پیشینت تناقض دارد. قبلاً گفتی همه‌ی چیزها علت دارند^۱ و حالا می‌گویی که خدا علت ندارد.»

باب: «اما منظور من همه‌ی چیزها به طور مطلق نبود. خدا استثناء است.»

کویر: «پس تو به یک استثناء قائل هستی.»

باب: «بله، خدا از این قانون مستثنی است.»

کویر: «اگر می‌توان به استثناء قائل بود، چرا جهان را از داشتن علت مستثنی نکنیم؟ به چه دلیل خدا می‌تواند علت نداشته باشد، اما جهان حتماً باید علت داشته باشد؟^۲ من قبول دارم که رازی در این‌جا هست ولی باید دلیل قانع‌کننده‌تری ارائه داد.»

برهان دیگر باب

باب درحالی که ساعتش را کوک می‌کرد، در تلاش بود دلیل بهتری برای وجود خدا مطرح کند. او سخت در فکر بود. دستی به سر و صورتش کشید، ساعتش را باز کرد و روی علف‌ها، جلو کویر گذاشت.



باب: «دلیل دیگری به ذهنم خطور کرد. این ساعت را ببین. فرض کن در جزیره‌ی دور افتاده‌ای داری قدم می‌زنی. ناگهان ساعتی مانند همین ساعت را روی زمین می‌بینی. از خود می‌پرسی: «این ساعت چگونه به این‌جا آمده است؟» ظاهراً این سؤال دو پاسخ بیش‌تر ندارد.

۱. باب باید دقت می‌کرد و در ارائه‌ی قانون فلسفی می‌گفت که هر «معلولی» علت دارد، نه

هر چیزی - م.

۲. جهان معلول است و خدا معلول نیست. خدا علت‌العلل است - م.



اول این که یک انسان آن را به این جا آورده است. حتماً موجود عاقلی آن را برای هدف معینی ساخته است. ساعت به انسان این امکان را می دهد که زمان را با آن اندازه گیری کند. چنین وسیله ای بدون تردید سازنده دارد. و پاسخ دوم این که، ساعت اتفاقی، توسط موج و باد و قدرت های طبیعی دیگر به این جا آمده است. بدون هیچ هدف معین و مشخصی. به نظر تو احتمال درست بودن کدام پاسخ بیش تر است؟

کویر: «فکر می کنم پاسخ اول.»

باب: «حق با توست. ساعت مانند سنگ نیست که توسط قدرت های

طبیعی باد، خاک، موج و از این قبیل

به وجود آمده باشد.»

کویر: «بله.»

باب: «در حقیقت مشخص است

که در ساخت ساعت، هدفی وجود

داشته و آن هم نشان دادن زمان بوده

است. آیا نباید بپذیریم که این

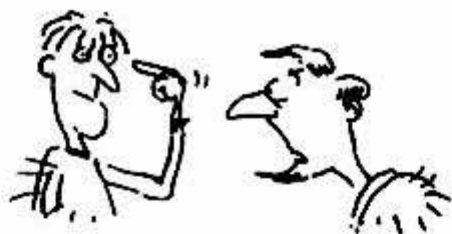
ساعت را شخص عاقلی، یعنی فردی به نام ساعت ساز ساخته است؟»

کویر: «چرا، همین طور است.»

باب: «خب، حالا به چشم من نگاه کن. ساختمان چشم من بسیار

پیچیده تر از ساعت است. سازنده ی چشم نیز هدفی داشته است و آن

ایجاد توانایی در دیدن است.»



کوبیر: «بله. کارکرد چشم بسیار پیچیده و فوق‌العاده است.»
باب: «حالا از خود سؤال کن که چشم چگونه به وجود آمده است؟ احتمال درستی کدام پاسخ بیشتر است؟ چشم کاملاً تصادفی به وجود آمده یا علتی در کار بوده است؟ مطمئناً در ساخت چشم هدف‌هایی مطرح بوده و این وسیله خالق داشته است. یک موجود لاهوتی، به نام خدا. آیا این دلیل برایت قانع کننده بود؟»

شما درباره‌ی این برهان چگونه فکر می‌کنید؟ فلاسفه در طول قرن‌های متبادی از این برهان استفاده کرده‌اند، اما پیرامون همین موضوع نظریه‌ی «انتخاب طبیعی» مطرح است که پیروان آن نحوه‌ی به وجود آمدن چشم را بدون در نظر گرفتن نظم دهنده، توضیح می‌دهند.

انتخاب طبیعی

وقتی کسی بخواهد شیء پیچیده‌ای مثل کشتی یا هواپیما را بسازد، به‌طور طبیعی طرح و نقشه‌ای لازم دارد. طرح اولیه به‌طور دقیق نشان می‌دهد که این شیء چگونه باید ساخته شود. هر موجود زنده نیز، پیش از به وجود آمدن، نیازمند یک طرح اولیه است.

DNA زنجیره‌ی مولکولی طولی است. در هر سلولی DNA موجود



است. گیاهان یا دیگر موجودات زنده تولید مثل می‌کنند و رشته‌های به هم پیوسته‌ی DNA از والدین به آنها منتقل می‌شود.



این همان طرح ساخته شدن موجودات است. زنجیره‌های مولکولی DNA از آنچه متعلق به مادر یا پدر و یا هر دو است، در موجود زنده‌ی جدید کپی می‌شود. البته در این فرآیند شاید اشتباهاتی هم رخ دهد. این تغییرات تکامل نامیده می‌شود. مثلاً موجود ساده‌ای را در نظر بگیرید که در دریا به حیات خود ادامه می‌دهد. این موجود در تحولات پیش‌رو، سلولی را روی پوستش به دست می‌آورد که به نور حساس است.



این مسئله از آن جهت برای این موجود مفید است که او را قادر می‌سازد در عمق دریا برای تغذیه‌ی خود، چیزهایی بیابد. بنابراین می‌توان گفت تحول تدریجی مذکور برای این موجود مفید بوده است.



است. گیاهان یا دیگر موجودات زنده تولید مثل می‌کنند و رشته‌های به هم پیوسته‌ی DNA از والدین به آن‌ها منتقل می‌شود.



این همان طرح ساخته شدن موجودات است. زنجیره‌های مولکولی DNA از آنچه متعلق به مادر یا پدر و یا هر دو است، در موجود زنده‌ی جدید کپی می‌شود. البته در این فرآیند شاید اشتباهاتی هم رخ دهد. این تغییرات تکامل نامیده می‌شود. مثلاً موجود ساده‌ای را در نظر بگیرید که در دریا به حیات خود ادامه می‌دهد. این موجود در تحولات پیش‌رو، سلولی را روی پوستش به دست می‌آورد که به نور حساس است.



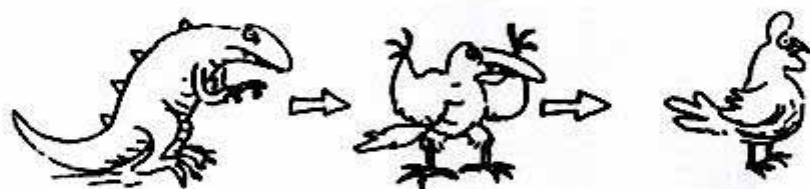
این مسئله از آن جهت برای این موجود مفید است که او را قادر می‌سازد در عمق دریا برای تغذیه‌ی خود، چیزهایی بیابد. بنابراین می‌توان گفت تحول تدریجی مذکور برای این موجود مفید بوده است.



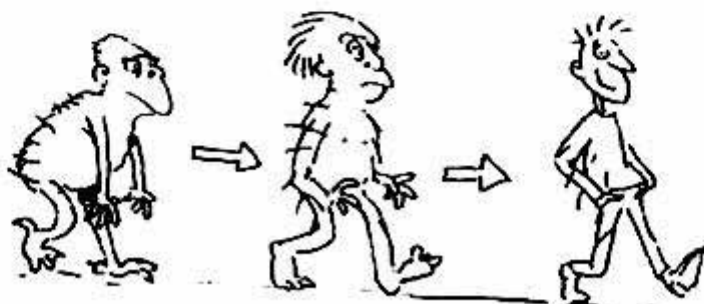
آیا خدا وجود دارد؟

موجود دیگری را تصور کنید که رنگ پوستش بر اثر تحولات، روشن‌تر شده است و این تحول برای او مضر است. زیرا او را دیدنی‌تر و در برابر موجودات دیگر، آسیب‌پذیرتر می‌کند. در این‌جا احتمال زنده ماندن و تولید مثل مورد اول بیشتر است و تحولانی که باعث استمرار حیات موجودات می‌گردد، از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد. البته این تغییر و تحول به تدریج تکامل می‌یابد و با محیط منطبق می‌شود. به این فرایند "انتخاب طبیعی" می‌گویند.

فسیل را دیده‌اید، نکه‌سنگ‌هایی که تصویر موجودات زنده‌ی میلیون‌ها سال پیش بر آن‌ها حک شده است. با بررسی فسیل‌ها می‌توان از تغییرات به وجود آمده در انواع مختلف موجودات آگاه شد. مثلاً به نظر می‌آید برخی از پرندگان امروزی، شکل تکامل یافته‌ی نوعی دایناسور باشند.



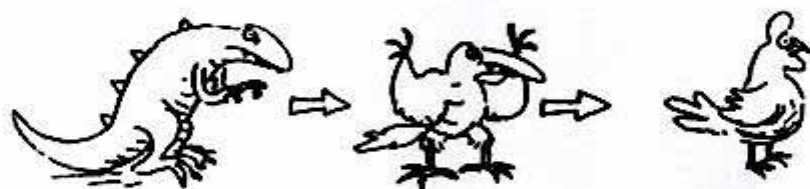
ما حتی در فسیل‌ها ردپای درختان را هم می‌توانیم مشاهده کنیم. نسبت به انسان نیز چنین نظری وجود دارد؛ مثلاً درباره‌ی چشم می‌گویند که طی میلیون‌ها سال تکامل یافته تا به شکل کنونی درآمده است.



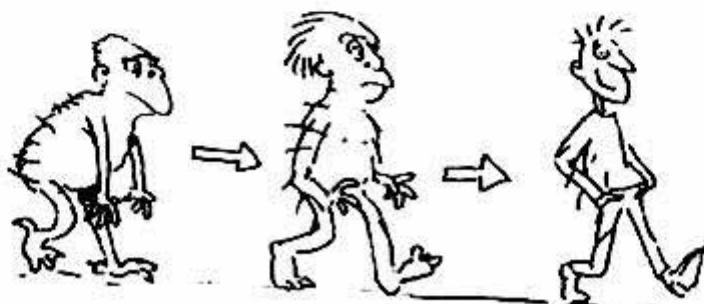
آیا خدا وجود دارد؟

موجود دیگری را تصور کنید که رنگ پوستش بر اثر تحولات، روشن‌تر شده است و این تحول برای او مضر است. زیرا او را دیدنی‌تر و در برابر موجودات دیگر، آسیب‌پذیرتر می‌کند. در این‌جا احتمال زنده ماندن و تولید مثل مورد اول بیشتر است و تحولانی که باعث استمرار حیات موجودات می‌گردد، از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد. البته این تغییر و تحول به تدریج تکامل می‌یابد و با محیط منطبق می‌شود. به این فرایند "انتخاب طبیعی" می‌گویند.

فسیل را دیده‌اید، نکه‌سنگ‌هایی که تصویر موجودات زنده‌ی میلیون‌ها سال پیش بر آن‌ها حک شده است. با بررسی فسیل‌ها می‌توان از تغییرات به وجود آمده در انواع مختلف موجودات آگاه شد. مثلاً به نظر می‌آید برخی از پرندگان امروزی، شکل تکامل یافته‌ی نوعی دایناسور باشند.



ما حتی در فسیل‌ها ردپای درختان را هم می‌توانیم مشاهده کنیم. نسبت به انسان نیز چنین نظری وجود دارد؛ مثلاً درباره‌ی چشم می‌گویند که طی میلیون‌ها سال تکامل یافته تا به شکل کنونی درآمده است.



شاید این فرآیند، تکامل سلول حساس به نوری باشد که برای اولین بار زیر آب زندگی می‌کرده و به تدریج در بستر زمان به این شکل درآمده است. این هم مشکل دیگری است که برای برهان پیشین مطرح می‌شود. البته ما تمام داستان چگونگی رشد و توسعه‌ی حیات بر روی زمین را نمی‌دانیم و بیش‌تر آن‌چه می‌گوییم، حدس و گمان است.

چرا اعتقاد داشتن درست است؟

حسابی گرسنه شده بودم. باب و کوبیر هم همین‌طور. تصمیم گرفتیم به رستوران هندی‌ها برویم. بلند شدیم و از تپه پایین رفتیم. سنگ‌ریزه‌ها زیر پای‌مان به صدا درمی‌آمدند. ماه مسیر را روشن کرده بود و سایه‌های بلندی جلو پای‌مان کشیده می‌شد. کوبیر رو به باب کرد و گفت: «فکر می‌کنم نمی‌توانی دلیلی برای اثبات خدا بیابی.»



باب چند بار توپ فوتبالش را بالا و پایین کرد و پاسخ داد: «حتی اگر نتوانم دلیل خوبی ارائه کنم، باز هم نمی‌توانم بپذیرم که خدا وجود ندارد.» کوبیر گفت: «نظر من هم همین است.»

یک‌بار دیگر فشفشه‌ای بالای سر ما نورافشانی کرد. ایستادیم و با لذت به آن نگاه کردیم.

باب: «ببین، اگر از ما بپرسند که آیا در سیارات دیگر حیات وجود دارد یا نه، ممکن است نتوانیم آن را ثابت کنیم و در چنین وضعی بهتر است سکوت کنیم.»



کوبیر: «اما اعتقاد به خدا امر پیش پا افتاده‌ای نیست. اعتقاد به خدا می‌تواند تأثیر مهمی در زندگی بگذارد و آن را تغییر دهد.»

درد و رنج

پایین تپه، سایه‌ی ساختمان‌هایی دیده می‌شد که کمی بعد دانستیم یک مجموعه‌ی بیمارستانی است. ساختمان، پنجره‌هایی بزرگ با نوری اندک داشت. آن سوی پنجره‌ها، افرادی در حرکت بودند. جلوتر رفتیم، کنار پنجره‌ی یکی از اتاق‌ها، زنی را دیدیم که بسیار غمگین و گریان بود. به راه خود ادامه دادیم و وقتی از بیمارستان گذشتیم، کوبیر دلیلی یافت تا ثابت کند خدا وجود ندارد. او گفت: «دیگر معلوم شد که خدا وجود ندارد.»



باب: «چه‌طور چنین حرفی می‌زنی؟»

کوبیر ایستاد، بیمارستان را نشان داد و گفت: «این دلیل من است. مگر نگفتم که خدا باید سه صفت قادر بودن، عالم بودن و خوب بودن را داشته باشد؟»

باب: «همین طور است.»

کوبیر: پس چرا درد و رنج وجود دارد؟ مردم به بیماری‌های لاعلاج مبتلا می‌شوند، بسیاری از مردم در درد و رنج به سر می‌برند. جنگ‌ها، گرسنگی، زمین‌لرزه... باید اعتراف کنیم که جهان خیلی هم زیبا نیست، به نظر می‌رسد می‌توانست زیباتر از این‌ها باشد.



باب: «شاید.»

کوبیر: «اگر خدا قادر، عالم و خوب است، چرا درد و رنج وجود دارد و جهان زیباتر از این‌ها نیست، اگر قادر است، حتماً می‌تواند دردها و رنج‌ها را از بین ببرد و جهان را طوری بسازد که بیماری در آن نباشد. زمین می‌توانست مانند بهشت باشد. چرا نیست؟»

باب: «نمی‌دانم.»

کوبیر: «به نظر می‌آید که خدا به عمد می‌خواهد ما رنج ببریم.»
باب: «این‌طور نیست. خدا مهربان است و هرگز نمی‌خواهد ما رنج ببریم.»

ما این‌جا با شبهه‌ی قدیمی و بسیار مشهوری روبه‌رو هستیم. یعنی مسئله‌ی درد و رنج، که متفکران مذهبی از مدت‌های مدید با آن دست و پنجه نرم کرده‌اند.

اراده‌ی آزاد

باب، کوبیر و من، در حالی که قدم می‌زدیم، غرق در اندیشه بودیم. کسانی که به خدا معتقدند، می‌گویند ما خود باعث درد و رنج موجودات جهان هستیم، نه خداوند.

باب: «کوبیر، تو چیزی را فراموش کرده‌ای و آن هم این که خدا به ما اختیار و قدرت انتخاب داده است.»

کوبیر: «منظورت چیست؟»

باب: «ما از قدرت انتخاب برخوردار هستیم. بدون اختیار و انتخاب، انسان مانند ماشین یا رباتی است که باید طبق برنامه‌ی از پیش تعیین شده حرکت کند. اما در حقیقت این طور نیست و ما اینک با اختیار کامل می‌توانیم تصمیم بگیریم که قدم بزنیم یا نزنیم.»



کوبیر: «مسئله‌ی اختیار چگونه می‌تواند موضوع درد و رنج را در این جهان حل کند؟»

باب: «متأسفانه ما اغلب در رسیدن به خواسته‌های مان راهایی را انتخاب می‌کنیم که پر از درد و رنج است. جنگ یکی از این‌هاست. آیا می‌توانیم خدا را مسئول جنگ بدانیم؟ ما مسئول رنج‌های حاصل از جنگ هستیم. نه خدا.»

کوبیر: «اما آیا بهتر نبود خدا به ما اختیار نمی‌داد؟ آیا بهتر نبود ما طوری آفریده می‌شدیم که همیشه درست‌کار می‌بودیم؟ در آن صورت درد و رنجی هم نبود.»

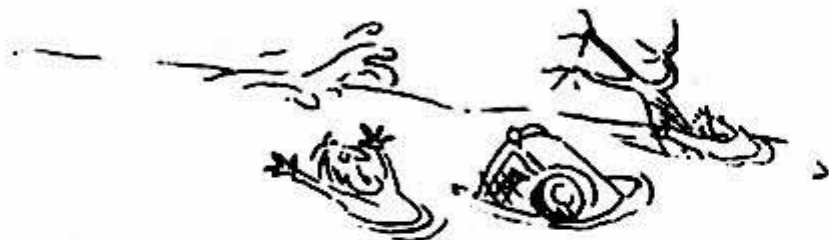
باب: «نه، زیرا در آن صورت ما هم چون عروسک‌های پوچ و بی‌اختیاری می‌شدیم که برای انجام هیچ کاری را ندارند. این خیلی بهتر است که ما قدرت انتخاب داریم.»

روح، خداوند و منشأ هستی

مشکل اختیار

پاسخ اراده‌ی آزاد یا همان اختیار، در ظاهر قانع‌کننده است. اما این مطلب نیز با مشکلی مواجه می‌شود و آن این‌که باعث هم‌ی رنج‌ها و دردها ما نیستیم.

کویر: «مقصر هم‌ی رنج‌ها ما نیستیم. درست است که انسان‌ها باعث وقوع جنگ می‌شوند، اما وجود بدبختی‌های دیگری مانند سرطان و سیل برعهده‌ی چه کسی است؟»



باب: «شاید در چیزهایی مانند سیل و سرطان نیز ما مقصر باشیم. شاید ما متوجه کارهایی که منجر به این بلاها می‌شود، نیستیم.»

کویر: «چرا این‌طور فکر می‌کنی؟»

باب: «مثلاً شاید یکی از دلایل اصلی سیل، قطع درختان جنگل باشد.»



کویر: «نمی‌توان انسان‌ها را در هر نوع درد و رنجی مقصر اصلی دانست. مثلاً نقش ما در پدیده‌های مانند زلزله، چیست؟»

به‌سختی می‌توان پذیرفت که رفتار آدم‌ها باعث چنین مصائبی شود.

آیا خدا وجود دارد؟

آیا درد و رنج، عذاب الهی است؟

باب عزم خود را جزم کرده بود تا مسئله‌ی درد و رنج را حل کند.
باب: «شاید درد و رنجی که خدا سبب آن است، در واقع نوعی مجازات برای انسان‌ها باشد.»

کوبیر: «مجازات برای چه چیز؟»

باب: «برای گناهان ما. برای بی‌عدالتی‌هایی که می‌کنیم. خدا مهربان است و ما را دوست دارد. او هم ممکن است مانند والدین که فرزندان خود را تنبیه می‌کنند، بعضی اوقات انسان‌ها را مجازات کند.»



کوبیر چهره درهم کشید و گفت: «فرض کنیم عموم مردم در امری مقصر باشند، اما نوزادان چه گناهی کرده‌اند؟ آیا آن‌ها هم اشتباهی مرتکب شده‌اند؟»

باب: «نه فکر نمی‌کنم.»

کوبیر: «چرا خدا نوزادانی را مجازات می‌کند که والدین‌شان اشتباه کرده‌اند؟»

باب: «نمی‌دانم، اما ممکن است رنج نوزادان در دنیا یا آخرت به نحوی جبران شود و نعمتی به آن‌ها بدهند.»
آیا شما می‌توانید راه حل بهتری ارائه کنید؟

۱. خداوند انسان را برای تحصیل کمال و سعادت آفریده است. پاره‌ای از دلایل وجود شر در این جهان را می‌توان ۱- شکوفا شدن استعداد ۲- آزمون الهی ۳- بیدارگری و ۴- قدرشناسی نعمت‌های الهی دانست - م

روح، خداوند و منشأ هستی

اعتقاد - دین

وارد رستوران شدیم. من حالا واقعاً گرسنه بودم. تا انتخاب غذای اصلی، بیشتر غذایم سفارش دادم.



باب: حتی اگر دلایل اثبات خداوند، اندک هم باشد، در مقابل ایمان من محلی از اعراب ندارد.

کویر: «چرا؟»

باب: «زیرا ایمان دینی من، صرفاً به دلایل عقلی متکی نیست. ایمان دینی به من آرامش می‌دهد.»

آیا باب درست می‌گوید؟

البته باید یادآور شد که برخی اوقات از اعتقاد دینی مردم سوءاستفاده می‌شود و گروهی از این مسئله به نفع خود بهره می‌برند.



از طرف دیگر تردیدی وجود ندارد که اعتقاد به خداوند می‌تواند بازتاب و تأثیرهای مثبتی داشته باشد. اگر کسی واقعاً خداوند را بپذیرد، آسان‌تر با مشکلات روبرو می‌شود. چنین کسی حتی می‌تواند زندگی انسان‌ها را تغییر دهد. معتقدان به خدا، به جای خودخواهی و بی‌رحمی،

آیا خدا وجود دارد؟



نیل



بمد

ترجیح می دهند با گذشت و بخشنده باشند. اعتقاد مذهبی، انسان را طوری پرورش می دهد که حتی برای زندگی دیگران نیز خود را فدا می کند.

معنای دین

برای افراد مذهبی، زندگی واقعاً با معناست. حتی برای آنها معنای الهی و رنگ خدایی دارد. شما اگر به خدا معتقد نباشید، باید در جست و جوی معنایی برای زندگی خود برآید. این شما هستید که زندگی با معنا یا بی معنا را انتخاب می کنید.



اصطلاحات فلسفی^۱

احساس: ما وقتی چیزی را احساس می‌کنیم که ماده، وضعیت و مکان خاصی داشته باشد. احساس از طریق حواس پنج‌گانه به دست می‌آید.

اختیار: به معنای تصمیم‌گیری پس از سنجش و بررسی است. هر جا انسان در انجام کاری راه‌های متعددی را پیش‌رو داشته باشد و آن‌ها را بررسی کند و یکی را برگزیند، این عمل اختیاری است. نقطه‌ی مقابل اختیار، جبر است.

اخلاقیات: چیزهایی که از خوبی و بدی سرچشمه می‌گیرند و کارهایی که ما باید یا نباید انجام دهیم.

مثلاً بیش‌تر مردم معتقدند که بازگرداندن قرض، کار پسندیده‌ای است و دزدی کردن، کار بد و ناپسندی است. مسائلی از این دست، اخلاقیات نامیده می‌شود.

اصل علیت: قانون علیت، قضیه‌ای عقلی و بدیهی است. این قانون می‌گوید هر موجود ممکنی نیازمند علت است. موجود ممکن، موجودی است که وجود برای آن ضرورت ندارد یعنی می‌تواند باشد یا نباشد. پس چنین شیئی برای موجود شدن به علت نیاز دارد.

بیگ‌پنگ: انفجار عظیمی که به اعتقاد دانشمندان سرآغاز جهان فیزیکی بوده است.

پایان: تعریف این کلمه در فلسفه بسیار مشکل است، شاید هم هست، هم نیست.

مشکل نیست زیرا بالاخره ما به پایان این کتاب رسیده‌ایم و مشکل است برای این که تا انسان وجود دارد، هیچ وقت تفکر و تعقل به پایان نمی‌رسد.

۱. تعدادی از اصطلاحات فلسفی را که در این جا می‌خوانید و در متن کتاب نیامده، مربوط به جلدهای اول و دوم می‌باشد.

تناسخ: پیروان مذاهبی مانند هندوئیسم و بودیسم، معتقدند که انسان پس از مرگ در چرخه‌های متوالی در قالب و بدن جدید به زندگی دنیوی باز می‌گردد و این چرخه‌ی تجدید حیات و مرگ، پیوسته ادامه دارد تا انسان از وابستگی‌های مادی که یگانه راه نجات از این چرخه است، به پالایش روح خویش توفیق یابد. آن‌ها می‌گویند چگونگی بدن هر انسانی براساس کردار، گفتار و باورهای فردی او شکل می‌گیرد.

تیغ آکامی: ویلیام آکامی (۱۳۴۹-۱۲۸۰م) معتقد بود که شخص نباید در فهم اشیاء، مفاهیمی افزون بر ضرورت به کار ببرد. این اصطلاح مشهور به تیغ آکامی است که امور یا مفاهیم زاید را قطع می‌کند.

خدا: برترین موجودی که مهربان‌ترین، قدرتمندترین و داناترین است.

خورشید مرکزی، زمین مرکزی: نظام بطلمیوسی است که طبق آن، تصور می‌شد خورشید و سیارگان به دور زمین می‌گردند. این فرضیه را زمین مرکزی می‌نامند و مدل کوپرنیکی که طبق آن زمین و سیارگان به دور خورشید می‌گردند را خورشید مرکزی می‌نامند.

خیر و شر: خیر یا خوبی چیزی است که همه‌ی انسان‌ها آن را طلب می‌کنند تا به کمال مطلوب برسند. شر یا بدی عبارت است از نقص و نیستی که موجودات، اشتیاقی به آن ندارند.

روح و نفس: روح به حقیقت انسان گفته می‌شود و این در صورتی است که هیچ‌گونه تعلقی به بدن انسان نداشته باشد. روح اگر به بدن تعلق گرفت و به تدبیر پرداخت، نفس نامیده می‌شود.

شک کردن: دیدگاه‌هایی را شامل می‌شود که به نحوی امکان دست‌یابی به معرفت را انکار می‌کنند، در قرن پنجم قبل از میلاد اندیشمندانی بودند که خود را سوفیست یا حکیم می‌نامیدند ولسی با وجود اطلاعات وسیع، حقایق ثابت را باور نمی‌کردند. پیدایش سوفیست‌ها با شک‌گرایی همراه بود. آن‌ها چیزی را قابل شناخت جزمی و یقینی نمی‌دانستند.

شناخت: اعتقاد یا باور داشتن به چیزی، به این معنا نیست که شما آن را می‌شناسید. اعتقادات شما باید مطابق با واقعیت باشد تا نشان دهنده‌ی شناخت شما باشد. اما گروهی حتی این را هم کافی نمی‌دانند و می‌گویند نه تنها اعتقادات باید با واقعیات مطابق باشند، بلکه نیاز به دلایلی است که این امر را ثابت کند.

عقل سلیم: آنچه فرد عاقل براساس آن بر چیزی حکم می‌کند که غالب مردم آن را صحیح و بدیهی می‌دانند. در تعریف عقل گفته‌اند: «هزاری است که کلیات را درک می‌کند.»

علم: در این‌جا منظور دانشی است که از طریق مشاهده و آزمایش و تجربه به دست می‌آید.

فکر: اجرای عملیات عقلی در معلومات موجود، برای دستیابی به مطلوب است. یا به بیان دقیق‌تر، فکر حرکت عقل میان معلومات است تا منجر به کشف مجهول شود. مراحل تفکر به این ترتیب است:

۱. برخورد با مسئله.
۲. شناسایی نوع مسئله.
۳. حرکت عقل از مسئله‌ی نادانسته به سوی دانسته‌های موجود نزد او.
۴. حرکت دوم عقل میان دانسته‌ها و جست‌وجو در آن‌ها و تنظیم مقدمات مناسب با مسئله‌ی مورد نظر.
۵. حرکت سوم عقل از معلوماتی که توانسته از میان دانسته‌هایش تنظیم کند و به جواب مورد نظر برسد.

فلسفه: فلسفه تعریف‌های متعددی دارد که یکی از آن موارد این است: «علمی است که از احوال کلی وجود گفت‌وگو می‌کند و ویژگی آن تعقلی بودن است.» استیون لو نویسنده‌ی کتاب حاضر معتقد است این‌که فلسفه چیست، خود سؤالی فلسفی است. او سعی کرده در این کتاب، برای خوانندگان نمونه‌هایی را بیان کند تا با مباحث فلسفی آشنا شوند.

ماتریالیسم: همان ماده‌گرایی است. پیروان این نظریه معتقد به مادی بودن جهان هستند. آن‌ها می‌گویند ورای ماده هیچ چیز دیگری وجود ندارد.

مثل افلاطونی: اساس فلسفه‌ی افلاطون این است که محسوسات ظواهرند و ورای امور مادی مانند حیوان، گیاه و انسان، اصل و حقیقت دیگری وجود دارد که نمونه‌ی کامل این محسوسات هستند. او می‌گوید ما این حقایق را نه با حواس، بلکه با عقل درک می‌کنیم. افلاطون این حقایق را مثل می‌نامد. مثل‌ها همیشگی و غیرقابل تغییرند و چیزهایی که ما با حواس مان درک می‌کنیم، سایه‌ای از مثل‌ها هستند.

نظریه‌ی تکامل: چارلز داروین، دانشمند انگلیسی متولد ۱۸۰۹ میلادی، مدعی بود که انواع مختلف گیاهان و حیوانات، بر اثر تغییرات تصادفی و تدریجی پدید آمده‌اند که براساس عوامل طبیعی در برخی از افراد یک نوع رخ داده است. او معتقد بود تغییراتی که در این افراد پدید آمده است، از طریق وراثت، به نسل بعد منتقل شده و در پرنو انطباق با محیط، در تنازع بقا و انتخاب طبیعی و بقای اصلح، زمینه‌ی پیدایش نوع جدیدی را فراهم آورده است. وی بر اساس این نظریه ادعا می‌کرد که نوع انسان نیز مانند سایر انواع حیوانات، از نوعی حیوان پست‌تر به وجود آمده است. داروین از این قوانین طبیعی به عنوان علل ثانویه‌ای که خداوند از طریق آن به آفرینش می‌پردازد، یاد می‌کند.

وجود و عدم: وجود به معنای هستی و عدم به معنای نیستی است. وجود همان شینیت است و عدم به معنای هلاکت و بطلان است. فلاسفه می‌گویند در وجود تمایز است، یعنی بین وجود مدام، انسان و حیوان، تفاوت است اما در نیستی چنین نیست. در نبود مدام، انسان و حیوان تفاوتی وجود ندارد.

منابع:

۱. استاد مصباح یزدی. آموزش فلسفه. سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۸.
۲. رجبی، محمود. انسان‌شناسی. مؤسسه آموزشی و پرورشی امام خمینی، تهران، ۱۳۸۱.
۳. سعیدی‌مهر، محمده. امیر دیوانی. معارف اسلامی. انتشارات معارف، تهران، ۱۳۷۹.
۴. شریعتمداری، علی. جایگاه علوم انسانی در تولید علم. دانشگاه آزاد واحد دماوند، ۱۳۸۴.
۵. عسگری یزدی، علی. شکاکیت. بوستان کتاب قم، تهران، ۱۳۸۱.
۶. کرجی، علی. اصطلاحات فلسفی. بوستان کتاب قم، ۱۳۸۱.

سپیده دم اندیشه

محمد هادی محمدی

شکوه حاجی نصرالله



این کتاب به زندگی انسان ایرانی از سپیده دم تمدن ایرانی تا سقوط شاهنشاهی هخامنشی می پردازد. نخستین انسان ها چگونه «اندیشیدن» را آغاز کردند و «اندیشه‌ی آن‌ها» چگونه در طول قرن‌ها و هزاره‌ها شکل گرفت.

سرگذشت انسان در روی زمین، انسان ابتدایی در ایران، آیین‌های مشترک در آسیای باختری، آریایی‌ها و آیین زردشت از بحث‌هایی است که در این کتاب به آن‌ها پرداخته شده است.

مجموعه‌ی «داستان فکر ایرانی» سفری به گذشته‌ی سرزمین پر رمز و راز ایران است. ما در این سلسله کتاب‌ها، که داستان فکر ایرانی را از دوران باستان تا عهد قاجار در برمی گیرد، کوشیده‌ایم گزارشی خواندنی از فراز و نشیب‌های اندیشه در ایران ارائه کنیم؛ از تجربه‌ها، خیال‌ها و اندیشه‌های نیاکان ما. روایت‌ها گاه با تصویرهایی از دوره‌های مختلف تاریخی و یا نقش‌هایی درباره‌ی محورهای موضوعی کتاب‌ها زنده تر شده‌اند. این آثار برای عموم علاقه‌مندان به بحث‌های تاریخی و فکری خواندنی است.

داستان فکر ایرانی ۲

فراز و فرود

محمد هادی محمدی

شکوه حاجی نصرالله



این کتاب تمدن ایرانی را پس از حمله‌ی اسکندر تا پایان شاهنشاهی ساسانی ترسیم می‌کند که دوره‌های امپراتوری اسکندر مقدونی، اشکانیان و ساسانیان را در بر می‌گیرد.

در این اثر، به هنر، علم و حکمت در این دوره‌ها و به‌خصوص دوره‌ی ساسانیان پرداخته می‌شود. هم‌چنین درباره‌ی دین‌های زرتشتی، مانوی و مزدکی نیز بحث‌هایی مطرح می‌شود.

داستان فکر ایرانی ۳

تولد دوباره

علی اصغر سیدآبادی



این کتاب به چگونگی مسلمان شدن ایرانیان می پردازد. ورود اسلام به ایران در فرهنگ و زندگی ایرانیان تاثیر بسیار برجوا گذاشت و از آن جا که این سرزمین از پشوانه ای فرهنگی کهن برخوردار بود، پس از آن سوالات مهمی برای مسلمانان به وجود آورد. در این اثر هم چنین گزارشی از برخورد اسلام با آیین های قدیمی ارایه می شود.

شاید با تمام نظرات این کتاب موافق نباشید.
در فلسفه مهم فکر کردن است.



خدا چه شکلی است؟
دین به چه درد می خورد؟
اصلاً چرا باید به چیزی اعتقاد داشته باشیم؟

استیون لو، فیلسوف جوان دانشگاه آکسفورد در مجموعه‌ی سوال‌های چند هزار ساله
مهمترین پرسش‌های انسان از آغاز تا امروز را مطرح می‌کند و از این راه ممکن است، اندیشه‌ها
و دیدگاه‌های قبلی شما را به هم بریزد. او می‌گوید:
«اگر مردم به سوال‌هایی اساسی فکر نکنند، زندگی‌شان خسته‌کننده می‌شود. باید فکر
کرد، به ویژه درباره‌ی مسایل اخلاقی.»

از این مجموعه منتشر شده است:

- دنیای حقیقی و دنیای مجازی
 - حقیقت، خوبی و بدی
 - روح، خداوند و منشاء هستی
 - سوال‌های چند هزار ساله
- (مجموعه سه جلدی با جلد سفید)

ISBN 964-96794-3-X



9 789649 679433



نستاره
www.ofoqco.com